

سید علی محمد علی

پروپوگنکار

خاطراتی از دیدارهای
حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی)
با همسر مکرمه‌ی حضرت امام خمینی (قدس سره اشرفید)



مؤسسه پژوهشی فرهنگی
مقره و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی)



مطالعاتی از دیدگاه‌های
حضور آیت‌الله العظمی خاتمی‌کاشانی (مدظله العالی)
یا همسر مبارک آن حضرت امام خمینی (ره) - مدظله العالی



ناشر: انتشارات انقلاب اسلامی
(وابسته به مؤسسه‌ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی)

نسخه الکترونیکی

هرگونه بهره‌برداری بصورت چاپ و تکثیر ممنوع می‌باشد.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۹۵۱-۸۶-۴

نشانی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، خیابان دانشگاه جنوبی، کوچه‌ی عطارد، شماره ۷
تلفن: ۶۶۹۷۷۲۶۸ - ۶۶۴۰۵۱۰۰ -- تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۹۵۵۹۳۷۳۲ - ۶۶۴۸۳۶۹۵

سامانه پیامکی: ۱۲۰ ۲۰ ۱۰۰۰ - صندوق پستی: ۱۳۱۸۵-۶۱۳

پست الکترونیکی: <http://Book-Khamenei.ir> - Info@book-Khamenei.ir

مقدمه

آنچه در این کتاب مختصر و کم حجم جمع‌آوری و به علاقمندان رهبر کبیر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی قدس سره الشریف، تقدیم می‌شود نمونه‌هایی است از بیانات و گفتگوهای حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی مد ظله‌العالی در دیدار با همسر مکرمه‌ی حضرت امام^{ره} که مؤسسه‌ی فرهنگی پژوهشی انقلاب اسلامی به مناسبت برگزاری همایش بزرگداشت مرحومه بانو ثقفی تهرانی، همسر مکرمه‌ی حضرت امام رحمت‌الله‌علیهما، به علاقمندان اسلام ناب محمدی و پیروان راه امام راحل^{ره} تقدیم می‌کند.



پس از ارتحال جانسوز حضرت امام^{ره} در خرداد ۱۳۶۸، مقام معظم رهبری^{دام‌ظله} هر ساله برای احوالپرسی، عیادت و زیارت همسر گرامی امام عظیم‌الشان^{قدس سره الشریف} دیدار یا دیدارهایی با ایشان داشته‌اند. همه‌ی دیدارها بجز دیدار آخر در بهمن ۱۳۸۷ که در بیمارستان و برای عیادت از ایشان صورت گرفت در بیت حضرت امام^{ره} در جماران و تا سال ۱۳۷۳ و فقدان جانسوز حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سیداحمد خمینی^{رحمت‌الله‌علیه} با حضور ایشان صورت پذیرفته است.

آنچه در این دیدارها بیان شده نمایانگر حقایق نورانی از شخصیت الهی امام عزیز^{رضوان‌الله‌علیه} و حاکی از اعتقاد و ارادت ویژه‌ی رهبر معظم انقلاب^{دام‌ظله} به امام بزرگوار^{قدس سره} و علل این باور و عشق و نیز حاوی نکته‌ها و درس‌های فراوان برای پیروان راه آن امام راحل^{قدس سره} است. معظم‌له در اولین روزهای پس از ارتحال امام^{ره} فرمودند:

امروز بزرگترین وظیفه‌ی ما ملت ایران که مریدان قدیم و اولین یاران امام خمینی^{ره} بودیم، این است که درس‌های آن امام بزرگوار را مرور کنیم. شخصیت عظیم رهبر کبیر انقلاب و جوهر درخشانی که همه‌ی دنیا را تحت تأثیر قرار داد، در درس‌ها و بیانات و رهنمودهای او آشکار شده است. البته همه‌ی ما با شناخت کامل آن شخصیت عظیم خیلی فاصله داریم و بدون مبالغه و اغراق باید گفت که هنوز ابعاد بسیاری از شخصیت آن روح ملکوتی و انسان بزرگ و والا برای ما شناخته‌شده نیست.^{۱۳۶۸/۴/۱۵}

آنچه از ملاحظه و دقت در همین چند یاد و خاطره برای خواننده‌ی بصیر حاصل می‌شود نکاتی ارزشمند و راهگشا در سیر تکاملی انسان مؤمن انقلابی برای زندگی به سبک اسلامی و پیام‌هایی مهم برای فعالان و دغدغه‌مندان فکری و فرهنگی است که در ذیل به چند نمونه از آن اشاره می‌شود:

۱. نگاه الهی به حوادث و وقایع و تحلیل کلی از شرایط، از ورای حوادث تلخ و شیرین روزگار به حکمت الهی نگریستن و در نتیجه شاکر دائمی بودن بر مشیت الهی. (صفحات ۱، ۲)

۲. ارادت عمیق، قلبی و خالصانه و واقعی به حضرت امام[ؑ] و تصریح به عشق ورزیدن به آن مراد ورای تمامی شئون استادی و حتی رهبری انقلاب عظیم اسلامی، که نشانه‌ها و نتایج این عشق الهی در جای‌جای این کتاب و در انبوه بیانات معظم‌له در طول سال‌های قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون آشکار است. (صفحات ۳، ۱۵، ۱۶، ۲۹)

۳. تشخیص و تمیز ویژگی‌ها و خصوصیات اعتقادی و رفتاری امام راحل^{قدس سره} و سبک زندگی شخصی، اجتماعی و سیاسی - فرهنگی آن حضرت و تاکید و توصیه به شناخت آن بعنوان الگویی برای همه‌ی نسل‌ها در همه‌ی اعصار مخصوصاً برای نسل جوان؛ خصوصیات هم‌چون اعتقاد راسخ به انقلاب و نظام اسلامی عبادت و تهجد شبانه، عدم هراس و ترس از دشمن، که این ویژگی‌ها امام را به اسوه‌ای برای مردم خصوصاً جوانان و اهل علم و تحقیق تبدیل می‌کند.

امام فقید عظیم الشان رضوان الله تعالی علیه که حقاً از همه جهت اسوه بودند - این کلمه‌ی «همه جهت» را من باتوجه عرض می‌کنم - واقعاً از هر بعدی انسان نگاه می‌کند، می‌بیند جا دارد که انسان‌ها و طلاب علم و روّاد طریق هدایت مردم، به‌ایشان اقتدا کنند. ^{۱۳۶۹/۱۰/۰۴} (صفحات ۱۳، ۲۳، ۳۳-۳۶، ۳۹-۴۲، ۵۲-۵۳، ۶۴-۶۳)

۴. تجلی تقوا در تمامی ابعاد زندگی شخصی، سیاسی - اجتماعی، و عبادی که مهمترین عامل موفقیت امام راحل^۹ بوده است. مقام معظم رهبری درباره‌ی این خصوصیت حضرت امام^۹ می‌فرمایند:

تقوا در زندگی امام بزرگوار ما صرفاً به معنای انجام کارهای عبادی نبود؛ تقوا در همه امور بود. تقوا یعنی مراقب درستی کار و عمل؛ بخصوص در آن جایی که به مسائل مهم ارتباط می‌یابد. درس و معاشرت و حضور در مرکز تحصیلی و حضور در میان جامعه و خانواده و محیط‌های زندگی هم مظهر تقواست. در همه اینها شما به عنوان یک جوان برگزیده - که برای یکی از مهمترین کارهای این کشور انتخاب و پذیرفته شده‌اید - باید آن را در مقابل خودتان قرار دهید. تقوا یعنی مراقبت از رفتار و گفتارتان، با همان روحیه نوآوری و ابتکار و فعال بودن و نشاط جوانی. وقتی تقوا با روحیه جوانی و به کار بردن استعدادهایی که در شما وجود دارد، همراه شود، معجزه‌ها خواهد آفرید. ^{۱۳۷۸/۲/۲۹}

۵. تأکید بر اهمّیت خانواده توجّه به وجود نعمت همسر همراه، فداکار، صبور،

ایثارگر و مستحکم؛ و تکریم همسر. (صفحات ۹، ۱۰، ۲۷، ۳۱، ۶۹-۷۰)

۶. توجّه به نعمت زندگی در دوران حیات حضرت امام[ؑ] و آثار این هم‌عصری و فواید آن برای بهره‌مندان از این فرصت بی‌نظیر الهی! (صفحات ۳۱-۳۲)

۷. توصیه به اهمّیت تشکیل خانواده در اولین و بهترین فرصت و شرایط براساس الگوی زندگی اسلامی. (صفحات ۴۹، ۶۷)

۸. اهمّیت حفظ، اشاعه، ترویج و انتشار ابعاد زندگی سیاسی - اجتماعی - فرهنگی و خانوادگی امام راحل[ؑ] و بیان زیبایی‌های الهی در حیات آن امام[ؑ] که بهترین سرمشق و الگو برای همه‌ی انسان‌ها مخصوصاً مسلمانان عصر حاضر و نسل‌های بعدی است ان‌شاءالله. (صفحات ۱۷-۱۹، ۴۳)


در کتاب حاضر، بیانات بدون لحاظ ترتیب تاریخی دیدارها و براساس تناسب محتوایی در کنار یکدیگر آمده است. بیانات رهبر انقلاب^{دام‌ظله} و نیز عناوینی که عیناً از بیانات ایشان انتخاب شده به رنگ سبز و بیانات همسر مکرمه امام^{رحمت‌الله‌علیهما} و دیگر حاضران به رنگ سیاه درج شده و در موارد محدودی که به علت کیفیت نامطلوب صوت و فیلم گوینده نامشخص است، دایره سیاه گذاشته شده است. برای زیباسازی متن توضیحات لازم در پراکنش با اندازه حروف کوچک‌تر در بین بیانات آورده شده است.

مؤسسه‌ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

فروردین ۱۳۹۴

فهرست مطالب

| | |
|----|--------------------------------------|
| ۱۲ | همیشه احوالپرستان هستیم |
| ۱۴ | خانه‌ی امید |
| ۱۶ | آقای حاج آقا مصطفی |
| ۱۸ | کهنه نمی‌شود |
| ۲۰ | هر چه دارم از مادرتان است |
| ۲۴ | حیف امام را درست ندیدند |
| ۲۶ | به فکر تو بودم |
| ۲۸ | اینگونه باید برای امام (ه) نوشته شود |
| ۳۲ | تیر سه شعبه |
| ۳۴ | غیرت مردانه |
| ۳۶ | ساعر ز خون ماست |
| ۳۸ | شخصیت مستحکم |
| ۴۰ | عشاق به معنای حقیقی |
| ۴۲ | معاصرت با امام |



| | |
|----|------------------------|
| ۴۴ | نماز خاطر جمع |
| ۴۸ | شما جوانید |
| ۵۰ | رقت قلب امام |
| ۵۴ | آن قلک‌ها |
| ۵۶ | می‌خواست امام را ببیند |
| ۵۸ | روز اول سال |
| ۶۰ | مسافرخانه |
| ۶۲ | بیست سال جوان ترید |
| ۶۶ | سلوک عملی |
| ۶۸ | نوافل |
| ۷۰ | حفظ قرآن |
| ۷۲ | منبر خوب |
| ۷۴ | از آمریکا می‌ترسید؟ |
| ۷۸ | منافاتی ندارد |
| ۸۰ | دیدار آخر |
| ۸۲ | تصاویر |
| ۸۶ | بچی نوشت‌ها |

همیشه احوال پرستان هستم

- خانم! ان شاء الله حالتان خوب است؟
همسر مکرمه‌ی امام: خیلی لطف فرمودید. سایه‌تان کم نشود.
- من همیشه احوال پرستان هستم.
همسر مکرمه امام: خدا ان شاء الله سایه‌ی شما را از سر این ملت کم نکند.
- من میخواهم بیشتر خدمت شما برسم، اما گرفتاری‌ها و یک‌قدری هم ملاحظه‌ی حال شما مانع میشود.
همسر مکرمه‌ی امام: خیلی متشکر آقا، خیلی از شما متشکر هستیم. من خودم هم خیلی دلم میخواهد زیاد بیایم خدمت خانم، همچنین خدمت شما؛ ولی من دو سال است مریضم. خیلی ضعف و سستی اعصاب و پادرد و کمردرد و از این چیزها دارم. از خانه نمیتوانم خیلی بیرون بیایم.
- بله، از خانواده و از آقایان شنیده بودم کسالت دارید...
همسر مکرمه‌ی امام: حضرتعالی که با گرفتاری‌ها میسازید لابد؟
- الحمدلله گرفتاری مهمی نیست؛ بله، بد نیست الحمدلله. من خیلی راضیم



۱۳۷۸/۸/۲۸
چهارشنبه

از آنچه دارد میگذرد بحمدالله.

همسر مکرمه‌ی امام: مسئولیت یک ملت را آدم عهده‌دار باشد، سخت است. - بله، البته این که سنگین است؛ به‌خصوص برای امثال بنده - آدم‌های کوچک - خیلی سخت است. ولی خب از گذران امور و اینها، راضیم من الحمدلله. از مجموع اوضاع ناراضی نیستم. ان‌شاءالله خدای متعال لطف کند، مسئولین و هر کسی هر کاری دارد بتوانند ان‌شاءالله با جدیت دنبال کنند، کارها بهتر خواهد شد.

۱۳۷۸/۰۷/۰۱

خانه‌ی امید

همسر مکرمه‌ی امام: هم خودم [و هم خانم‌ها] باعث افتخارشان است بیایند خدمت شما.

خانم لیلی بروجردی^۲: ما البته هفته‌ای دو، سه روز را اینجا خدمت خانم هستیم و امروز هم خب مشتاق بودیم مثل بقیه‌ی خانم‌های اهل بیت و بقیه‌ی مردم. واقعاً ما به شما هم از باب اینکه خودمان علاقه داریم و هم از باب اینکه همیشه از حضرت امام تعریف از شما می‌شنیدیم، علاقه داریم. در مجموع علاقه‌ی وافر داشتیم که خدمتان برسیم. شما نام پدر ما را، رهبری را همراه دارید و این هم برای ما خیلی با ارزش است. ما شما را مثل امام رهبر می‌دانیم.

- خداوند شما را حفظ کند. اینجا خانه‌ی امید ما است. من الان در ماشین با خودم فکر می‌کردم که سال‌های متمادی - در این نزدیک چهل سال - این عشق و رابطه‌ی قلبی بین ما و امام بود. اینکه ما توانستیم این راه را که خب آسان هم نبوده - چه در دوره‌ی قبل از انقلاب، چه بعد از انقلاب - چنین بی‌زاویه و بی‌مشکل حرکت بکنیم، یکی از مهمترین عواملش این علاقه‌ی به امام عزیز رضوان‌الله‌علیه منهای مسائل مربوط به استادی



مدرسه فضیله، فروردین ۱۳۳۳

ایشان و رهبری ایشان و بقیه‌ی جهاتی که ایشان داشتند، [بود]. شخص امام خمینی در دل ما جایی داشت که هرگز نظیر او را برای هیچ کس دیگر در دل خودمان نیافتیم؛ تا امروز هم نیافتیم. خانم لیلی بروجردی: ما خوشحال هستیم که واقعاً به جای ایشان، شما هستید. چون هم بارها و بارها من خودم شنیدم، مادرم خانم مصطفوی، و خب حاج احمدآقا، که پخش هم شده همه جا، همه هم میدانند و خانم هم حتی گفتند از شایستگی شما، تدین و دیانت شما، آن علاقه‌ای که امام به شما داشتند؛ یعنی در خانواده‌ی ما یک چیز واضح و آشکاری بود. و این مجموعه باعث می‌شود که ما علاوه بر اینکه بنا بر امر ولایت، متولی هستیم و ما رعایت میکنیم و واقعاً علاقه داریم، توصیه‌های ایشان هم بوده و آن هم مؤکد شده. ۱۳۷۷.۷.۱

آقای حاج آقامصطفی

همسر مکرمه‌ی امام: [اشاره به عکس] این مصطفای من است آقا!
- بله. بله، آقای حاج آقامصطفی^۳ که ما سال‌ها خدمتشان بودیم در قم.
همسر مکرمه‌ی امام: از نزدیک شما دیدیدشان زمانی که قم بودند؟
- بله. بله، من قبل از اینکه بیایم قم، مرحوم آقای آقا مصطفی را دیده
بودم؛ سال سی‌وهفت من آمدم قم. قبلش من ایشان را در مشهد دیده
بودم. بعد هم که آمدیم قم، خب ایشان را هم در درس میدیدیم، هم بیرون
درس، بعد هم با ایشان رفیق شدیم.
همسر مکرمه‌ی امام: عجب!
- بله دو، سه سال با ایشان نشست، گنده، انس [داشتیم]، خیلی زیاد، بله.
خداوند ان شاءالله که درجاتشان را عالی کند؛ خدا ان شاءالله که به شما صبر
بدهد.

همسر مکرمه‌ی امام: خدا به ما صبر بدهد.

۱۳۷۸/۰۷/۰۱



۱۳۸۸



۱۳۸۸/۱۱/۱۳

کهنه نمی شود

- ما حقیقتاً در آن ایام (رحلت حجت الاسلام والمسلمین سیداحمد خمینی) خودمان هم همچنان داغداریم و دوست می‌داریم که تسلاً بدهیم به شماها، به خانم؛ دیگر حالا نشد و آن ایام گذشت. ان شاءالله که خداوند وجود شما را باقی بدارد؛ برکات این بیت را ان شاءالله در سال‌های متمادی و در روزگارهای دراز ان شاءالله باقی بدارد؛ خانم را محفوظ بدارد، موفق بدارد.

...امسال مراسم (بزرگداشت حجت الاسلام والمسلمین سیداحمد خمینی) را چرا برگزار نکردید؟

آقای سیدحسن خمینی^۴: حالا می‌آیم خدمتان می‌گوییم. دیگر ایام انتخابات بود ...

- هیچ منافاتی با انتخابات ندارد. گفتیم شاید تبدیلیش کردید به همان جلسه‌ی شعر و مانند اینها. - یک جلسه‌ی شعری، چیزی بود - بله؟ آقای سیدحسن خمینی: نه، یک اطعام فقرایی در حرم کردیم. یک تعدادی از فقرا را اطعام کردیم.

- من این را به شما بگویم که این جلسه‌ی حاج احمد آقا کهنه نمیشود؛ همان پارسال هم بهتان گفتیم. پارسال هم یک صحبتی بود و گفتیم این کهنه نمیشود. این را هرچه شما بایستید و ادامه بدهید، همین‌طور قابل ادامه



۱۳۶۸/۰۵/۱۲
خارج

است؛ هر سال یک گروه جدیدی از مردم [می آیند]، جوان‌هایی می آیند - چون مال یک محله نیست که بگوییم مردم پیر شده‌اند و برایشان عادی شده - نسل‌های جوان هستند، چیزهای جدید می‌شنوند، حرف‌های تازه می‌فهمند. خلاصه، این کهنه‌بشو نیست.
...خانم خداحافظتان.

همسر مکرمه‌ی امام: آقا! سایه‌ی مبارک کم نشود. خدا شما را برای ما سالیان دراز نگهداری کند.
- ان شاءالله موفق باشید. من خواهش میکنم از همین جا آن طرف‌تر تشریف نیاورید.

۱۳۸۶/۱۲/۲۶

هرچه دارم از مادرتان است

- خداوند ان شاء الله به حقّ محمّد و آل محمّد آقای حاج احمد آقا را با پیغمبر محشور کند، درجات ایشان را روز به روز عالی تر کند و به شما، خانم، بقیه، همشیره‌ها و همشیره‌زاده‌ها، آقازاده‌ها و اینها صبر و اجر بدهد. فوت حاج احمد آقا واقعاً داغی به دل ما گذاشت، خیلی حیف بود. در چنین اوضاعی، در این جریاناتی که حالا هست و تهدید آمریکا و حرف‌های جورواجوری که بعضی‌ها میزنند و اینها، جای ایشان واقعاً خالی است.

همسر مکرمه‌ی امام: جای ایشان برای من همیشه خالی است؛ در این ایام شدت پیدا میکند.

- راست است، برای مادر همین طور است.

خانم فاطمه طباطبایی^۵: الحمدلله باز خانم خیلی صبورند.

- بلی، خانم خیلی قوی‌اند. در قوت خانم همین بس که توانستند این همه سال پا به پای امام بیایند. کار آسانی نبود؛ زن‌ها معمولاً به فغان

می آیند.

همسر مکرمه‌ی امام: خودش (حضرت امام قاسم علیه السلام) مکرّر به بچه‌ها میگفت که من هرچه دارم از مادرتان است. در نجف هم تا کسالتی پیدا میکرد، اولین وصیتش این بود؛ به خصوص به فرزند بزرگمان، میگفت من هرچه دارم از مادرتان دارم.

- بعضی از زن‌ها تاب سختی‌های زندگی مردشان را نمی‌آورند، اما هستند خانم‌هایی که نه تنها شکوه نمیکنند، بلکه حتی دل‌گرمی هم میدهند؛ به مرد میگویند ناراحت نباش، چیزی نیست، صبر می‌کنیم، می‌گذرد. چنین زن‌هایی واقعاً قیمت دارند.

الحمدلله از این جهت خدای متعال به من هم لطف کرده است. عیال من چنین خانمی است. وقتی در زندان بودم به دیدن من که می‌آمد، از اوضاع و احوال می‌پرسیدم، می‌گفت اصلاً و ابداً ناراحتی و مشکلی ندارم؛ با اینکه ما بچه‌ی کوچک هم داشتیم. بعدها که من از زندان بیرون آمدم فهمیدم که چه مشکلاتی داشته، مریض بوده، بی‌پول بوده، سختی فراوان کشیده، اما اصلاً و ابداً یک ذره‌اش هم در زندان به من منتقل نمیشد.

خدا میداند بعضی از این حوادثی که برای ایشان پیش آمده بود من بعد

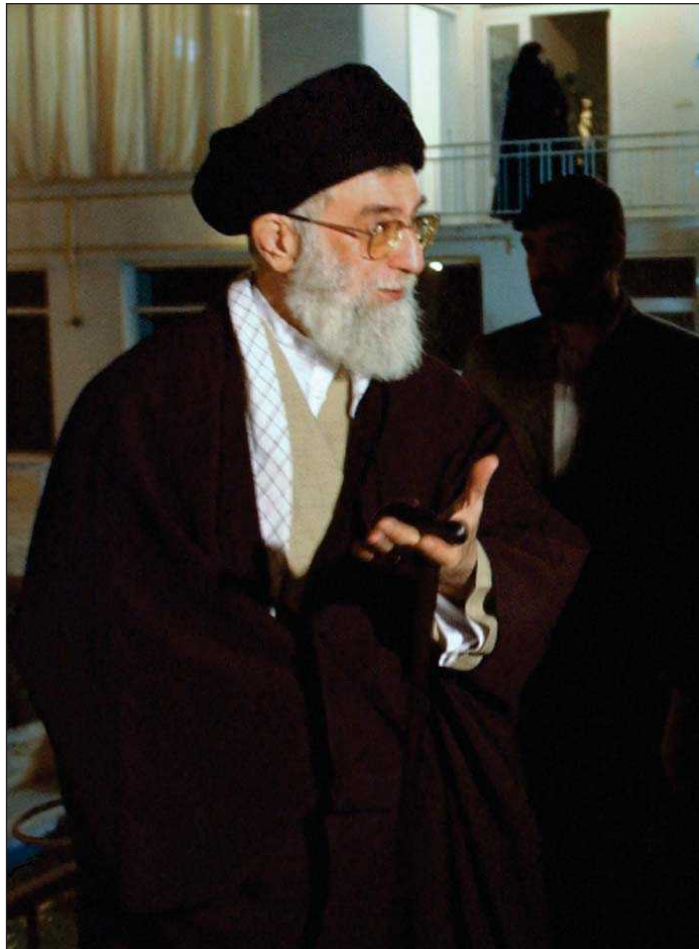
از انقلاب فهمیدم؛ یعنی همین‌طور در خلال صحبت به مناسبتی پیش آمد که ایشان گفتند. وقتی هم گفتند من دیدم واقعاً طاقت نمی‌آورم؛ میگفتم چطور اینها را آن موقع به من نمیگفتی. مرحوم مادرم به خانم من میگفت که شما چرا ساکتی، چیزی بگو، آه و ناله کن! چون شما همه‌اش احساس راحتی میکنی، او هم دلگرم میشود و دنبال این کارها میرود! به هر حال، ایشان نعمت بزرگی است؛ خدا را شکر میکنم.

تلفیقی از دو تاریخ ۱۳۸۴/۱۲/۲۵ و ۱۳۸۰/۱۲/۲۲





۱۳۸۷/۱۲/۱۵



حاج آیت الله العظمیٰ خاмене‌ای، ۱۳۸۷/۱۲/۱۵

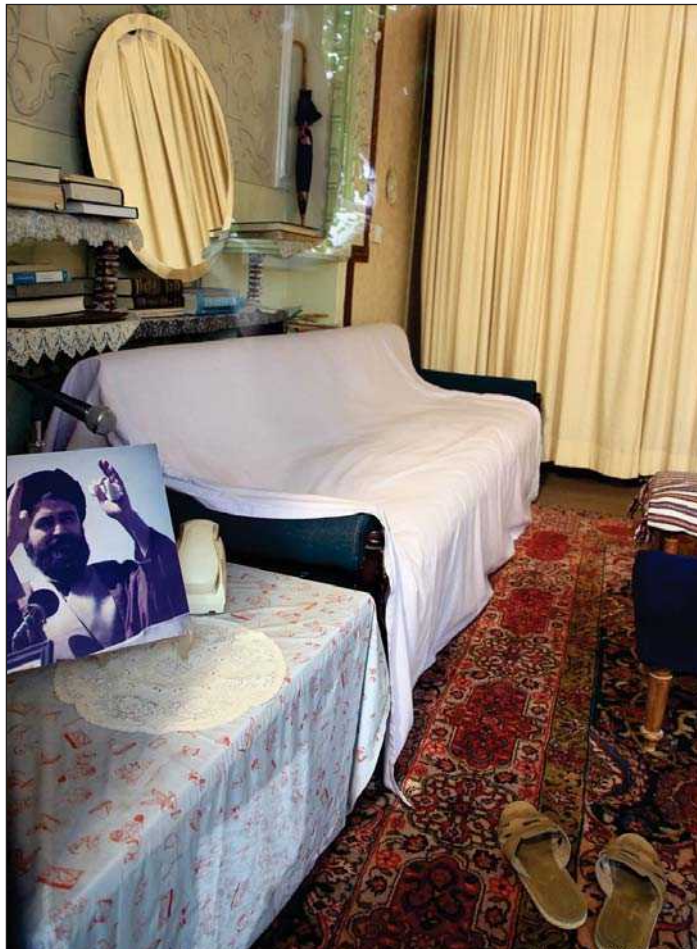
حیف امام را درست ندیدند

- دکتر فیزیوتراپی بود که در اوایل ریاست جمهوری (پس از حادثه‌ی ترور ۶ تیرماه ۱۳۶۰) - یک سال، دو سال - می‌آمد دست من را فیزیوتراپی میکرد. آدم کم‌حرفی بود؛ حرف نمیزد و کارش را انجام میداد. یک روز به یک مناسبتی گفت من یک خاطره‌ای از امام دارم، برای شما نقل کنم. گفت: امام ظاهراً دستشان یا پایشان یک اشکالی پیدا کرده بود؛ به نظرم میگفت پایشان - امام یک پادرد و زانو دردی هم داشت - گفت من را بردند که امام را فیزیوتراپی کنم. من به امام گفتم که آقا! روزی پنج بار این حرکت را انجام بدهید؛ روز دهم ده بار، روز سوّم پانزده بار؛ پنج تا پنج تا زیاد کنید. گفت آمدیم و مثلاً بیست روز بعد، یک ماه بعد رفتیم. امام گفتند هنوز اضافه کنم؟ گفتم تا حالا هنوز شما ادامه می‌دهید؟ یعنی مثلاً نظر آن فرد این بوده که پنج، شش روز این کار را بکنید، [اما] امام تا آن وقتی که او رفته بود - یک ماه بعد - همین طور پنج تا پنج تا اضافه می‌کرده! «هنوز ادامه بدهم؟» امام یک چیز دیگری بود. حیف که این جوان‌های شما امام را درست ندیدند، درک نکردند!

۱۳۸۶/۱۲/۲۶



روزگار

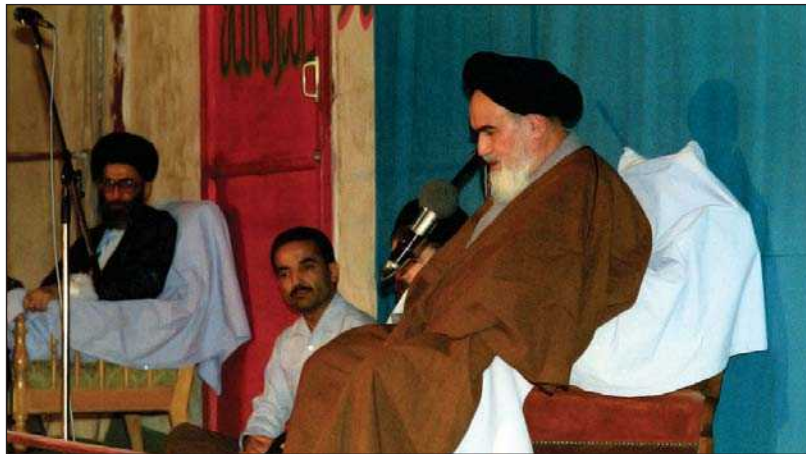


اتاق ملاقات‌های حضرت امام بزرگوار علیه

به فکر تو بودم

- یکی از خاطراتی که من در این اتاق (اتاق ملاقات‌های حضرت امام^(ع)) دارم، آن روزی بود که اولین بار سال شصت من از بیمارستان آمدم بیرون؛ روز تنفیذ مرحوم رجایی^(ع) بود.

من در بیمارستان بودم. (به علت جراحات ناشی از ترور ۶ تیرماه ۱۳۶۰) دکتر آمد گفت که امروز روز تنفیذ است، شما دوست داری بروی؟ گفتم میشود؟ گفت بله، جوری میکنیم که بشود. من هم دستم به شدت درد می‌کرد، اصلاً هیچ طاقت نمی‌آوردم، مدت‌ها بود که در بیمارستان افتاده بودم؛ خلاصه ما را از صبح تجهیز کردند. من آن روز واقعاً یادم نمی‌رود از بس خوشحال بودم برای دیدن امام، اصلاً این تنفیذ و اینها برایم مهم نبود؛ چون امام را مدتی بود ندیده بودم من، دلم تنگ شده بود. ما را آوردند اینجا - با دکترفاضل، دکترمیلانی، و دکترمنافی - که امام را زیارت کنیم. البته خودم می‌آمدم و آنها هم مواظبم بودند که نیفتیم. شاید هم اولین روزی که من دیدم احتیاج دارم و عصا دست گرفتم همان روز بود که دیدم نمیتوانم. به نظرم آن روز بود. غرض؛ من را آوردند. آمدیم در این اتاق و امام نبودند. من همین‌طور



چهارم، ۱۳۶۰/۰۵/۱۱

ایستاده بودم متحیر که امام نیستند، نمی‌آیند، یک وقت دیدم از اینجا وارد شدند، با خنده آمدند جلو و گفتند: «اتفاقاً من الان به فکر تو بودم؛ با خودم گفتم همه اینجا جمعند، جای فلانی خالی است.» خیلی خوشحال شدم و دستشان را بوسیدم و بعد اصرار کردند که بنشین اینجا روی این صندلی. من نمی‌نشستم. دیگر به نظرم چند دقیقه‌ای نشستیم بعد که میخواستند بروند داخل [حسینیه] من هم آمدم با ایشان. آنجا امام گفتند که صندلی بگذارید برای فلانی؛ یک صندلی هم برای ما گذاشتند آن طرف، بعد هم با امام آمدم. این از جمله‌ی خاطرات خیلی شیرین بود.

۱۳۷۸/۰۷/۰۱

اینگونه باید برای امام (ره) نوشته شود

- من یک وقتی، چند سال قبل از این، به یک بنده‌ی خدایی گفتم که من دلم می‌خواهد راجع به امام یک کتاب نوشته بشود، مثل این کتابی که رومن رولان برای گاندی نوشته؛ من نمیدانم شماها خوانده‌اید آن کتاب را یا نه. کتابی است به نام «مهاتما گاندی»^۷ دوپست و خرده‌ای صفحه است.^۸ دیده‌اید شما؟

- من خوانده‌ام.

- خوانده‌اید کتاب را؟ واقعاً هنرمندی به خرج داده. نه زندگی خصوصی گاندی در آن است، نه پدر گاندی در آن است، نه عدد بچه‌های گاندی در آن است؛ اما شخصیت گاندی در آن کاملاً مجسم است. این جور باید نگاه کرد به شخصیت امام. ما علی‌العجاله به این احتیاج داریم. حالا بعد یک محقق‌ی هم بنشیند از اول زندگی ایشان قدم به قدم درست کند. یک کتاب این جوری کسی بنویسد بعد این را فیلمش کنند خیلی خوب است. یعنی در مجموع شخصیت این شخصیت بزرگ یک بخش‌های برجسته‌ای وجود دارد،

یک قلّه‌هایی وجود دارد، این قلّه‌ها را ما باید ترسیم کنیم. شخصیت امام این قدر بزرگ بوده و این قدر بُروز داشته - و پشت پرده‌ی غیب نیست - که ما بخواهیم از خودمان چیزی برای امام بسازیم؛ خُب هرچه بوده جلوی چشم است دیگر، آدم چه چیز را میخواهد کتمان کند. این جور چیزی باید برای امام نوشته بشود.

زمان حیات امام بود به نظرم؛ بله، زمان ریاست جمهوری ما بود. من به یک شخصی گفتم من دلم می‌خواهد یک چنین چیزی برای امام نوشته بشود. آن آدم هم بعد از آن خیلی کتاب نوشت، اما این کار را نکرد؛ یا نمیتوانست یا نمیخواست، نمیدانم! این جور کتابی باید برای امام نوشته بشود؛ یک نفری باید بیاید شخصیت امام را در این مجموعه [ی بخش‌های برجسته] نگاه کند، جمع‌بندی کند؛ امام خودش را نشان داده است. در این مجموعه، بخش‌های بسیار مهم و جذّاب و زیبایی وجود دارد، بعد اینها را ترسیم کنند. یک نفر هم بیاید اینها را فیلم کند. فیلم امام این است و الاّ این چیزهایی که دارند مینویسند اینها فیلم امام نیست. واقعاً آدم خلاً انسان خوش قلم خوش سلیقه‌ی عاقلی را که بداند چه کار باید بکند حس میکند.

- شما اگر دستور بفرمایید؛ الان موقعش است که شما دستور بفرمایید.

- دستوری نیست اینها خانم! من همین مطلب را ده بار گفته‌ام؛ اینها دستوری

نیست. می‌دانید اینها جزو سخت‌ترین کارها است؛ انسان همیشه میلش به کارهای آسان است، میلش سهل‌گرایی است، دنبال کارهای آسان می‌رود؛ اینها جزو کارهای سخت است. [انسان] کسی را پیدا کند و به او بگوید، او را وادار کند، بعد اهتمام لازم را دنبالش بیاورد؛ او چه کسی است؟ وَ إِلَّا مَنْ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْمَرًا عَقِيمًا. صد و سیما این را گفته‌ام، به وزارت فرهنگ و ارشاد در چند نوبت گفته‌ام، به بعضی از آدم‌هایی که فکر می‌کردم ممکن است اینها باشند گفته‌ام، به یک شخصی بالخصوص گفته‌ام، گفته‌ام شما این کار را نکن؛ نمیشود دیگر، دل نمیدهند. باید یک‌جا بجوشد خودش. علت اینکه بنده این حرف را بارها در جلسات و مانند اینها گفته‌ام و یک بار دیگر هم در خدمت شما بودیم همین مطلب را گفتم این است که این حرف وقتی دهان به دهان بگردد، یک‌جا به یک نقطه‌ای ممکن است برخورد کند که یک استعدادی وجود داشته باشد، آنجا بروز کند؛ این است دیگر.

• آخر، زمان ساختش همین موقع است که هنوز امام...

- بله البته؛ دیر نمیشود، اما هیچ وقت زود نیست و حیف است هرچه بگذرد، حیف است، از دست می‌رود این فرصت‌های خوب.

۱۳۲۹/۱۲/۲۸



۱۳۵۹



۱۳۵۸، ۱۳۵۹

تیر سه شعبه

- تلویزیون یک وسیله‌ی خیلی جذابی است، یعنی طبیعت این کار یک طبیعت بسیار جذابی است؛ یعنی یک سینمای نقد حاضر جلوی چشم آدم است. تصویر و هرچه نشان بدهد جذاب و اثرگذار است. خب شما میدانید که درباره‌ی تلویزیون الان این قدر تحقیقات و کتابهای فراوان در سطح دنیا هست و روی تأثیرات تلویزیون کارهایی دارند میکنند؛ اگر بتوانیم ما از تلویزیون استفاده‌ی خوب بکنیم، خیلی فوق‌العاده است. این توقع شما که کار مادر را بکند، خب خیلی توقع خوب و ضمناً بالایی است. ما گاهی می‌گوییم کار یک معلم را بکند، کار یک واعظ را بکند. یک اشکالاتی در کار ما هست. البته الآن تلویزیون ما با گذشته خیلی فرق کرده، بهتر شده؛ یک مقداری پیشرفتهایی دارد، برخی از چیزها در تلویزیون انصافاً خوب است. اما یک چیزهای آن هم خیلی بد است.

• برنامه‌ی کودک و نوجوانش خیلی خوب است.

- البته محتوایش را باید ببینید. آخر تلویزیون یک چیزی مثل تیر سه شعبه است؛ از چند جهت اثر میکند. فرض بفرمایید که یک دختری در برنامه‌ی کودک با یک هیئت خاصی نمایش داده میشود؛ خب این هیئت



۱۳۸۱/۸/۲۸ - ۱۳۸۱/۸/۲۸

در یک فیلم خارجی اجتناب ناپذیر است. خود مضمون این قصه‌ای که به تصویر کشیده شده فرض کنیم یک مضمون صد در صد اخلاقی هم باشد، ولو بهترین حرفها را هم بزنند اما این هیئت، تأثیر این لباس، قیافه، آرایش، حرف زدن دختر و پسر و از این قبیل چیزها کار خودش را می‌کند؛ این جوری است دیگر. تلویزیون خیلی چیز حساسی است، خیلی. اگر این جوان‌های متدین و انقلابی و به خصوص بعضی از روحانیون خوب یک قدری خودشان را بکشاند به سطح کارآیی تخصصی در کار هنر و بخصوص در مسئله‌ی تلویزیون، خیلی از این مشکلات حل میشود. متأسفانه کم داریم دیگر. فرصت‌هایمان کم بوده انصافاً. ۱۳۷۹/۱۲/۲۸

غیرت مردانه

– یک روز عصری آمده بودیم اینجا خدمت امام، در اتاق آن ساختمان باغ [کنار منزل]. کسی نبود خانه، امام تنها بود. داخل اتاق نشستیم خدمت امام، مشغول صحبت شده بودیم؛ یک وقت در خانه صدا کرد، معلوم شد که باز شد و یک نفر دارد می‌آید داخل.

من جایی نشسته بودم که کسی که از در می‌آمد، نمیدید که میهمان، بیگانه اینجا نشسته. یک وقت دیدم امام با یک دستپاچی ای گفت: «یا الله، یا الله» (خنده‌ی معظّم‌له و حاضران)؛ با صدای بلند؛ خانم بودند لابد دیگر. خیلی من خوشم آمد از این حالت؛ غیرت مردانه تا این سنین بالا و با این حالت. در حالیکه اگر خانم می‌آمدند طوری هم نمیشد خوب؛ امّ المؤمنین ما بودند ایشان! (خنده‌ی معظّم‌له و حاضران)

۱۳۸۶/۰۳/۱۰



۱۳۸۸



۱۳۸۸/۸/۱۰
عاشوراء

ساغر ز خون ماست

- خیلی مرد بزرگواری بودند آقای ثقفی^۹. ما با رفقا خدمت ایشان رسیده بودیم در همان خانه‌ی قدیمی کذایی. مرحوم آقای حاج احمد آقا رحمت‌الله‌علیه از زندان آزاد شده بودند. رفتیم در اتاق بالا. ایشان آمدند نشستند؛ آقای حاج احمد آقا هم که بود. بله، مأنوس شدیم با ایشان. خیلی مرد بزرگواری و فرزانه و مرد خیلی محترمی بود آقای ثقفی. من گفتم: آقا از مرحوم پدرتان آقای حاج میرزا ابوالفضل^{۱۰} غیر از دیوان شعر چیزی باقی مانده؟ گفتند: مگر شما دیوان شعر ایشان را دیده‌اید؟ گفتم: بله؛ یک قضیه‌ای هم از آن یادم است؛ در مقدمه‌ی دیوان، ایشان نوشته‌اند - حالا یا خودشان نوشته‌اند یا کسی دیگر - که ایشان شاگرد مرحوم آقا محمدرضا قمشه‌ای^{۱۱} - فیلسوف و عارف معروف - بوده. آقا محمدرضا هم شعر می‌گفته، منتها شعر فارسی می‌گفته و مرحوم حاج میرزا ابوالفضل تهرانی شعر عربی می‌گفته. دیوانش هم همه‌اش شعر عربی است، شعر فارسی من یادم نیست از ایشان. می‌رود آنجا و ظاهراً اول آقا محمدرضا می‌گوید - حالا شاگردهایش آمده بودند و ایشان هم بوده - من دیشب یک بیتی گفتم:



۱۳۸۱/۸/۱۳

ساغر ز خون ماست به اندازه نوش کن
ایشان می گوید: عجب! من هم همین مضمون را دیشب به عربی گفتم:
مَهْلًا فَمَا هِيَ فِي الْكُوُوسِ عَقَارُ
بل هذه مُهَجُّ الْقُلُوبِ تُدَارُ
آقای ثقفی خیلی خوشش آمد. گفت: عجب، عجب. دیوان را شما دارید؟
گفتم: نه. گفتند: خب، پس من برای شما بروم بیآورم. رفتند یک جلد
دیوان چاپ خستی و دو، سه تا رساله هم آوردند دادند به من. گرفتم. آقای
هاشمی هم بود. رفقا گفتند: آقا پس چرا به ما ندادید؟ گفتند: نه، این مال
فلانی است فقط؛ به خاطر این خاطره‌ای که نقل کرد.

۱۳۸۷-۱/۲۷

شخصیت مستحکم

- خانم خیلی به من لطف داشتند، به خانم هم لطف داشتند، خیلی زیاد.

• در نظر شما خانم چه خصوصیتی داشتند؟

- استحکام شخصیت. خانم راه من یک زنی دیدم با یک شخصیت مستحکم و قوی. خیلی برای من این مهم بود. البته شنیده بودم قبلاً؛ وقتی قم بودیم. آنجا با رفقا صحبت بود، نقل می‌کردند به مناسبت کارهای مرحوم حاج آقا مصطفی و شلوغ کاری که می‌کرد (در دوره نوجوانی)؛ میگفتند خانم خیلی زن مستحکمی است... دیدم این را در قضایای مختلف؛ نجف رفتند، سال‌ها بودند، امام را آنگونه دستگیر کردند، مرحوم آقامصطفی در نجف از دنیا رفت، بعد هم حاج احمد آقا؛ این خانم قرص و محکم. خیلی شخصیت محکمی داشت.

• هیچ اظهاری هم نمی‌کرد!

- بله، معلوم بود دیگر. با ایشان هر دفعه که نشسته بودیم، صحبت میکردیم، آدم توقع داشت یک شکوه‌ای، ناله‌ای، اما اصلاً و ابداً. بله، اگر این شخصیت را ایشان نداشت، با امام هم مشکل بود بتواند زندگی کند. و آن علاقه‌ای هم که امام داشتند به خانم، خیلی علاقه داشتند، پیداست. ۱۳۸۷/۰۱/۲۷



روزگار



دفتر مطبوعاتی، ۱۳۸۸/۰۷/۲۳

عشاق به معنای حقیقی

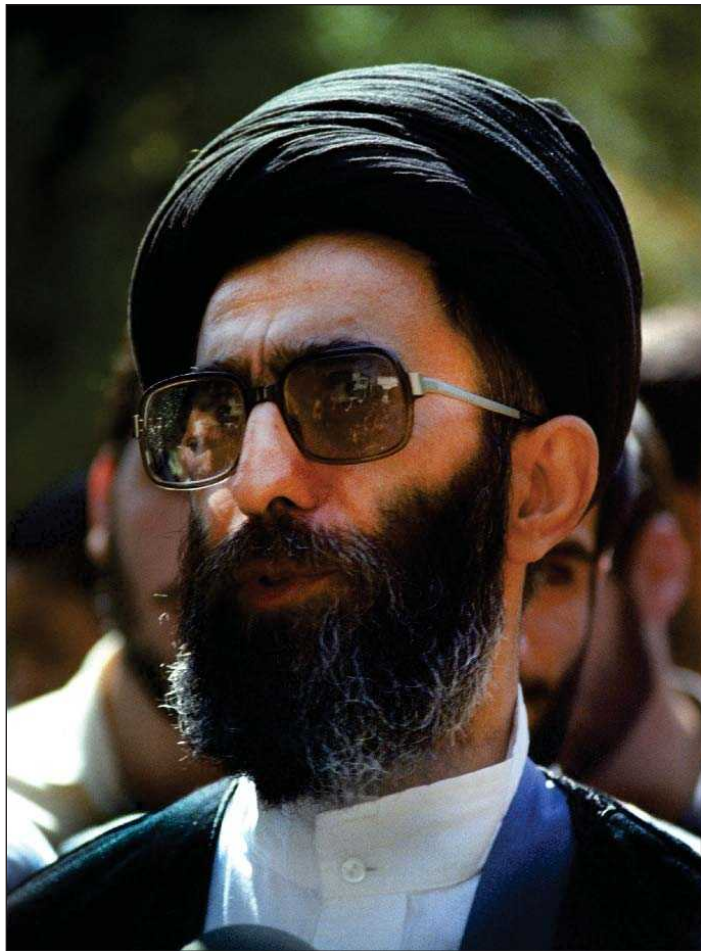
- امام واقعاً یک عشاق به معنای حقیقی کلمه داشت؛ یکی‌اش خود ماها؛ ماها که این همه امام را دیده بودیم. در اوایلی که این حادثه‌ی دست و اینها (حادثه‌ی ترور در ۶ تیرماه ۱۳۶۰) برای من پیشامد کرده بود، آمدم خدمت امام و یک قدری پهلوی ایشان نشستیم. روز عید بود و امام دیدار عمومی داشتند. من حالم خوش نبود.

آقای سیدحسن خمینی: همان که صندلی گذاشتند آن طرف؟

- نه. آنکه یک‌بار بود. دفعات بعد بود. من برگشتم آمدم داخل اتاق. دیگر حالش را نداشتم به حسینیّه بروم، [چون] از پایین باید میرفتیم حسینیّه. دیدم نمیتوانم. آمدم در همین اتاق نشستم. در این بین دیدم که افرادی که در اتاق بودند، رفتند در ایوان - از بالای آن دیوار ایوان، این طرف دیده میشد - گفتم چه شده؟ گفتند امام دارند می‌آیند. دیدم من هم که الان پهلوی امام بودم دلم میخواست بروم یک بار دیگر ببینم. آمدم آنجا ایستادم و بنا کردم نگاه کردن؛ یعنی واقعاً آدم سیر نمی‌شد. ۱۳۸۶/۱۲/۲۶



سید



شیرکت در انتخابات، ۱۳۶۰/۰۷/۱۰

معاصرت با امام

- با این روحیه‌ای که امام داشتند، اگر یک خانمی نصیب ایشان میشد که آن خصوصیات روحی شما را نمیداشت، ایشان دچار مشکلات فراوانی میشد. اینکه این خانم قرص، محکم، بااستقامت، دل‌بزرگ است - ایشان این‌جوری‌اند دیگر - یکی از شانس‌های امام [بود].
همسر مکرمه‌ی امام: دیگر لطف شما است.

- البته شما هم که خب معلوم است، خیلی شانس آوردید! (خنده‌ی حاضران)
کسی همسر امام خمینی بشود، معلوم است که خیلی شانس آورده. من یک‌وقتی به امام عرض کردم که آقا! اینکه ما معاصر شما واقع شدیم، آن‌چنان نعمت بزرگی است که نمیشود توصیف کنیم. گفتیم اگر شما مثلاً دویست سال قبل بودید و ما شرح حال شما را میخواندیم، تصوّر شما را میکردیم، حرف‌های شما را گوش میکردیم، چقدر آرزو می‌کردیم که ای کاش میشد یک نظر به این مرد نگاه کنیم. حالا خدای متعال این اقبال را به ما داده که ما معاصر شما هستیم، پهلوی



۱۳۸۶/۰۳/۱۰ - خزان

شما می‌نشینیم، حرف می‌زنیم، حرف می‌شنویم. واقعاً این جور بود. امام از کسانی بود که معاشرت با او و معاشرت با او بلاشک یکی از اقبال‌های انسان محسوب میشد. این کشور در واقع از معاشرت با امام سود بُرد و هر کسی که توانست بهره‌ای ببرد، سود مضاعف بُرد. ۱۳۸۶/۰۳/۱۰

نماز خاطر جمع

- حادثه‌ی مدرسه‌ی فیضیه روز دوم فروردین سال چهل و دو بود. عصر، آن حوادث مدرسه‌ی فیضیه که معروف است اتفاق افتاد، طلبه‌ها خیلی ترسیده بودند. من با آقای آقا جعفر زنجانی^{۱۳} دو نفری با هم بودیم، گفتیم برویم خانه‌ی حاج آقا، آقای خمینی - آن موقع امام نمیگفتیم - یعنی به نظرمان رسید آنجایی که آدم دلش آرام میگیرد، آنجا است؛ راه افتادیم و رفتیم. حالا در خیابان هم یک حادثه‌ای برای ما پیش آمد. کماندوها خیابان را قُرق کرده بودند در واقع، یعنی دکان‌ها که بسته بودند، مردم هم جرئت نمیکردند بیایند، فقط سر کوچه‌ها جمع شده بودند. سر کوچه‌ی ارگ هم یک پنجاه، شصت نفری مردم ایستاده بودند. ما از کوچه حرم آمدیم داخل خیابان، چون از خیابان نمیخواستیم بیاییم که برویم کوچه ارگ، روبروی همنند دیگر کوچه حرم و کوچه‌ی ارگ. یک وقت پنج، شش تا از اینها رسیدند و یک چیزی گفتند و حمله کردند به ما. مردم که در کوچه‌ی ارگ بودند راه را باز کردند و ما دو نفر غریبه را بین خودشان در واقع جا دادند و دویدیم در رفتیم. رفتیم تا

رسیدیم به منزل امام؛ وقتی رسیدیم خانه‌ی امام، دمامم غروب بود تقریباً. من دیدم که در حیاط کوچک باز است، از آنجا رفت و آمد میشد - آن وقت از در حیاط بزرگ رفت و آمد معمول نبود، از این در می‌آمدند به حیاط کوچک، بعد یک دری بود از آن در میرفتند، نمیدانم حالا هم هست یا نه - دیدم در حیاط کوچک باز است، یکی، دو نفر هم آنجا بودند. من گفتم این در را چرا باز گذاشتید؟ این در را ببندید. گفتند آره، باید در را ببندیم. دو نفر دیگر هم کمک ما پیدا شدند، یکی این آقا محمود سده‌ی بود. شما میشناسید. آقای محمود بروجردی^۳: بله.

- گردن کلفت بود. طلبه‌ی ورزشکار گردن کلفت. چند تا طلبه‌ی این جوری داشتیم یکی‌اش آقا محمود سده‌ی بود، تهرانی بود، گردن کلفت و سینه ستر و قلچماق بود. یکی هم مرحوم امیرزا علی اصغر کنی بود. نمیدانم او را هم میشناختید؟ آقای محمود بروجردی: بله.

- اصغر آقا. اصغر آقا هم ورزشکار و گردن کلفت بود. این دوتا هم رسیدند. گفتند که در خانه را ببندیم و هیزم هم هست، برمی‌داریم می‌بریم بالا و آتش درست میکنیم، اگر آمدند، از این بالا روی سرشان آتش میریزیم و آب جوش میریزیم و از این چیزها؛ در این فکرها بودند. ما هم گفتیم آره بابا، از این کارها بکنید و اینها. آن وقت یادم است امیرزا علی اصغر یک ساعت داشت، گفت این را دویست تومان خریده‌ام، طلبه‌ی

نداری بود؛ مثل همه‌ی ماه‌ها. تنها چیز قیمتی توی وجود این، همین یک دانه ساعت بود، ترسید که در درگیری احتمالی این ساعت گم بشود! این ساعت را درآورد داد به آقا جعفر گفت این امانت باشد. در این بین از داخل یکی آمد که حاج آقا میگویند اگر در خانه را ببندید، من میروم بیرون، میروم صحن؛ در خانه باید باز باشد. گفتند حاج آقا قرص و محکم گفته است که اگر در خانه را ببندند من میروم از خانه بیرون؛ در باید باز باشد، گفتیم حالا پس برویم داخل دیگر، آمدیم داخل. من دیدم در حیاط بزرگ امام ایستاده‌اند به نماز؛ یک نماز خاطرجمعی واقعاً؛ انگار هیچ اتفاقی در این دنیا نیفتاده. من تعجب کردم. ما اصلاً دلمان - به قول معروف - مثل سیر و سرکه میجوشید از اضطراب و از ترس، این آقا همین طور ایستاده بی‌خیال، نماز میخواند. بعد که ایشان نماز خواندند، از پله‌ها رفتند بالا - آن پله‌هایی که اتاق دست چپ‌اش اتاق آقا بود، اتاق دست راستی هم بیرونی بود - و رفتند در اتاق دست چپ‌ی و آن بالای اتاق نشستند. طلبه و غیرطلبه همه رفتند داخل اتاق و من هم رسیدم بالا. بیرون در ایستادم. تماشا میکردم اما مضطرب بودم. در همین حین یک پسر بچه‌ی طلبه‌ای را - چهارده، پانزده ساله بود - آوردند، گفتند این را در مدرسه‌ی فیضیه از پشت بام انداخته‌اند، حالش خوب نیست. امام گفتند ببرید بخوابانیدش، ببرید بخوابانیدش؛ او را بردند. امام داشتند صحبت



میکردند. بیست دقیقه امام صحبت کردند؛ من ساعت گرفتم. در صحبتشان هم این جمله یادم است که گفتند: اینها میروند، شماها میمانید؛ اینها رفتنی‌اند، شماها میمانید.

این بیست دقیقه صحبت که تمام شد، من آنچنان احساس آرامش و قدرتی میکردم. واقعاً نفس عجیبی ایشان داشت، فضا را اصلاً عوض میکرد ایشان. بعد آمدیم پیش رفقا و گفتیم ما شب اینجا میمانیم. حالا ما که از ترس می‌گفتیم در را ببندیم گفتیم ما شب میمانیم برای حفاظت از جان حاج آقا؛ ما باید شب بمانیم؛ بنا بود چند نفری بمانند، ما هم میمانیم. البته بعد ایشان آمدند گفتند که هیچ‌کس نماند. من راضی نیستم؛ خانه‌ی من است، راضی نیستم احدی اینجا بماند. همه را بیرون کردند. ۱۳۸۲/۰۲/۰۳

شما جوانید

همسر مکرمه‌ی امام: شما حالا جوانید و اولاد ما حساب میشوید.

– بله، ما مثل اولاد شما حساب میشویم، اما جوان نیستیم.

ما یک وقت خدمت امام بودیم، من و آقای هاشمی و آقای موسوی اردبیلی و مرحوم حاج احمد آقا و آقای مهندس موسوی نشستہ بودیم. معمولاً امام می آمدند و قدری پهلوی ما می نشستند. امام پیش ما نشستہ بودند که گفتند شما جوان ها قدر جوانیتان را بدانید. من گفتم که آقا ما جوان هم نیستیم؛ من آن وقت چهل و هفت یا هشت سالم بود. گفتند: نه، جوانید.

۱۳۸۰/۱۲/۲۲



بیت



۱۳۹۹



تاریخچه و سیرت ائمه اطهار (ع) - جلد ۱ - صفحه ۱۸۵ - ۱۳۹۹

رقت قلب امام

- خانم! من رفته بودم مازندران. یک سخنرانی عمومی خیلی پرشور کردم - اواسط جنگ بود دیگر - و آمدم پایین. وقتی خواستم بروم سوار شوم، مردم ریختند دور ماشین. خب، محافظین نمیگذاشتند مردم بیایند نزدیک، که من سوار شوم و بروم. من دیدم در این جمعیتی که این دُور جمعند، یک زنی خیلی دارد لابه لابه میکند: دستم به دامن آقا، و اینها. دیدم دلم نمی‌آید که این را رها کنم. گفتم این خانم را بگذارید بیاید، بینم چه میخواهد. آمد جلو. زنی بود که پیدا بود از زن‌های امروزی بود، حجابش هم از آن حجاب‌های نوع ما نبود، یک مقداری بازتر بود. گفت آقا! پسر من در جنگ اسیر شد. دست دشمن [بود]. دیروز، پریروز خبر آوردند که در زندان‌های صدام شهید شده. شما تهران که رفتید، به امام بگویید این پسر من فدای شما! - گمانم این را هم گفت که اگر بچه‌ی دیگری هم داشتم، میدادم - شما هیچ ناراحت نباشید و من هم [همین] که شما سالمید، ناراحت نیستم. من خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم. گفتم چشم!

میروم خدمت امام این را میگویم. آدمم اینجا؛ رفتیم خدمت امام و صحبت کردیم. یادم رفت این را بگویم. بعد که خواستم برگردم، یادم آمد که این زن به من پیغام داده. به یکی از آقایان گفتم به امام بگویند که یک کلمه حرف مانده که یادم رفته بگویم. امام دیگر برنگشتند داخل اتاق؛ آمدند پشت در، جلوی در پرده بود، پشت همین پرده ایستاده بودند. به من گفتند که آقا اینجا هستند. من آدمم و همین را برای امام نقل کردم. خیلی امام منقلب شد. چشمش پر اشک شد. صورتش در هم شد؛ خیلی. از این جور آدم‌ها فراوان بودند در کشور که فقط به عشق امام و گل روی امام [قلبشان می‌تپید].

راجع به امام و خصوصیات ویژه‌ی امام - معنویتش، تعبدش، ترخمش، آن حالت صفا و معنویت و اخلاصش - هر چه میشود در این خانواده بگویند. آقایان و خانم‌هایی که درک کردند، به این جوان‌ها بگویند. چون چهره‌ی امام در بیرون، بیشتر یک چهره‌ی سیاسی است. آنهایی هم که موافقت میکنند، خیلی‌هایشان - حالاها - جنبه‌ی سیاسی مورد نظرشان است، آنهایی هم که مخالفت میکنند، جنبه‌ی سیاسی مورد نظرشان است. مرحوم حاج‌احمد آقا یک بار میگفت که امام حالاها شبها که بیدار میشود، گریه میکند، دستمال کفاف نمیدهد، با حوله اشکش را پاک میکند. یعنی دستمال دیگر کفاف نمیدهد، [صورت] خیس میشود؛ با حوله خشک میکند.

• فیلم بیمارستانشان موجود است، ولی این قسمت را پخش نکردند. همان شبی که رفتند بیمارستان، خون وصل کردند، برای نماز شب به شدت از این گونه‌هایشان بر محاسنشان اشک میریخت، یعنی همان آقایی که فیلم‌برداری میکرد و جمع، چنان تحت تأثیر قرار گرفته بودند که همه گریه میکردند.

- اینها باید گفته بشود. اینها گفته نمیشود.

خانم زهرا مصطفوی^{۱۴}: نجف که بودیم، پشت‌بام می‌خوابیدیم. چون من خیلی خوابم سبک است. یعنی شب هم تقریباً کم‌خوابم. وقتی ایشان برای نماز شب بیدار میشدند بیدار میشدم. صدای بلندگو از حرم می‌آمد. وقتی گریه میکردند، صدایشان را می‌انداختند در [صدای] بلندگو که صدایشان دیگران را بیدار نکند. وقتی صدا خاموش میشد، ایشان خودشان را حفظ میکردند. این خیلی برای من عجیب بود که این قدر ملاحظه‌ی بقیه را هم میکنند که پشت‌بام که خوابیده‌اند، نکند بیدار بشوند. یعنی واقعاً گریه‌هایی میکردند. من هیچ‌وقت یادم نمیرود گریه‌های شبانه‌ای که میکردند.

- آن آدم باصلاحتِ مبارزِ قاطع در مقابل هر معارضه‌ای نسبت به اسلام و نظام اسلامی، این جور «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^{۱۵} و این جور در مقابل پروردگار



عالم، خاشع. این را این جوان‌ها بدانند. و این ارتباط با امام و انتساب به امام، اینها را باید برای انسان به بار بیاورد. خیلی‌ها از همین روحیه و معنویت امام راه معنویت پیدا کردند؛ خیلی‌ها از این طریق پیدا کردند.

- یک شب در خدمتشان بودم بعد از سال ۱۳۶۵ که امام [به خاطر] بیماریشان بستری بود و بعد بردیمشان منزل، بلند شدند با هم رفتیم، وضو گرفتند. تا پا را گذاشتند لب این تخت که مسح پا را بکشند، فرمودند تا جوانید، عبادت کنید، که اگر پیر شدید، میخواهید عبادت کنید، [اما] نمیتوانید.

ه. همین است دیگر.

۱۳۸۶/۱۲/۲۶

آن قلک‌ها

– یک بار دیگر در بیمارستان بود به نظرم، آمدیم اینجا خدمت امام. دو روز قبلش، در نماز جمعه، گفته بودند که بچه‌ها بیایند قلک‌هایشان را بشکنند، پول بدهند. آمدند یک جمعی بچه‌ها همین‌طور دانه دانه قلک‌ها را شکستند، پول‌هایشان را ریختند جلوی ما؛ یک عالم قلک. تلویزیون این را پخش کرد، امام دیده بودند. من که آمدم، راجع به موضوع دیگری صحبت می‌کردیم، یک وقت دیدم امام با چشم اشک‌آلود با یک حالت شگفت‌زده گفتند فلانی! آن قلک‌ها، آن قلک‌ها! من اول هم ملتفت نشدم. ایشان متأثر شده بودند. خب اینها یک چیزهایی است دیگر. این نشان دهنده‌ی یک باطنی است. اهل تظاهر که نبود امام؛ حالا آدم بخواهد هم تظاهر بکند، این جور که نمیشود تظاهر کرد. احساسات را که نمیشود این‌جور تظاهر کرد. یک چیزهای ظریفی را در زندگی امام باید بکشند بیرون، تصویر کنند چهره‌ی امام را. حالا بالاخره شما خانم‌ها همه‌تان در کارهای فرهنگی – و بحمدالله اهل فضل و معرفت – هستید و ارتباط با انواع و اقسام [مجموعه‌ها دارید]. شماها هم باید دنبال کنید این قضایا را. اینها یک چیزهایی است که بیش از آنچه که دستوری و فرمانی و حکمی و از این قبیل باشد، رابطه‌ای و اثرگذارانه است.

۱۳۶۹/۱۲/۲۸



عاشوراء



خبرگزاری فارس، ۱۳۸۸/۱۲/۲۸

می‌خواست امام را ببیند

- دختر ما را آوردند اینجا خدمت امام. به نظرم هفت، هشت ماهش بود. اول با مادرش و اینها آمدند خدمت خانم. بعد یکی از خانم‌ها - میدانم کدام یک از خانم‌ها - گفتند برویم به امام نشان بدهیم. بردند او را پیش امام و امام دست کشیدند و بوسیدند - هفت هشت ماهش بود. -

یک بار هم من خودم او را بردم. چهار پنج ساله بود. خانواده‌ی ما رفته بودند مشهد و او ماند پیش من برای اینکه بیاید امام را روز عید ببیند. صبح پا شدیم و سرش را شانه کردیم و مرتبش کردیم و موهایش را با زحمت بافتیم. یک دستی هم که نمیشود؛ من بافتن موی سر را خیلی خوب بلدم اما با یک دست نمیشود؛ دو دستی باید ببافند چون باید موها را سه قسمت کنند. رفقای پاسدار آمدند به کمک ما و موی سرش را بافتیم و چادر سرش کردیم و اینجا خدمت امام آوردیم. بله. یادش است؛ خاطره‌ای است در ذهنش.

تلفیقی از دو تاریخ ۱۳۸۳/۱۲/۲۶ و ۱۳۸۶/۱۲/۲۶



تصویر امضا شده توسط امام برای آیت‌الله خامنه‌ای



روز اول سال

آقای سیدحسن خمینی: در ذهنم است که انگار بیشتر از ده پانزده سال است شما اول سال را مشهدید. انگار یک برنامه‌ی مستدامی است.

- بله، از اول ریاست جمهوری تقریباً هر سال برنامه‌ی من همین بود. روز عید، اول می‌آمدم خدمت امام، من البته صبح زود - قبل از آفتاب - میرفتم بهشت زهرا؛ غالباً میرفتم آنجا. بعد می‌آمدم دفتر و راه می‌افتادیم می‌آمدیم خدمت امام. بعد برمیگشتم و نخست‌وزیر و وزرا می‌آمدند دیدن ما. بعد هم غالباً همان روز بلافاصله راه می‌افتادم می‌رفتم مشهد؛ آنجا سخنرانی داشتیم و بازدید داشتیم و برنامه داشتیم.

آقای سیدحسن خمینی: امام روزهای عید هم جلوس میکردند؟
- برای ما داشتند. جلوس عمومی که امام هیچ‌وقت نداشتند به معنای خاصش. لکن ما می‌آمدیم. ما روز اول سال را می‌آمدیم خدمت امام.

آقای سیدحسن خمینی: تو حسینیه می‌آمدند یا نه؟

- ما می‌آمدیم. ماها روز اول سال را می‌آمدیم خدمت امام.

• اول سال سنگینی بوده همیشه برایتان؟



۱۳۴۸
چهارم ریاست جمهوری، ۱۰/۱۰/۱۳۴۸

- ما تا سال‌های متمادی در دوره‌ی ریاست جمهوری، همه‌ی روزهای هفته [مشغول بودیم]؛ حتی روزهای جمعه؛ اصلاً جمعه هم نداشتیم، یعنی واقعاً جمعه با شنبه برای ما هیچ فرقی نداشت. صبح جمعه بلند میشدم می‌آمدم دفتر، مثل بقیه‌ی روزها.

فقط استراحت من این بود که روزهایی که نماز جمعه میرفتم - البته قبل از ریاست جمهوری که خب هر هفته بود - از نماز که می‌آمدم، ناهار می‌خوردم و چون دیگر عصر برنامه نداشتیم، مقداری می‌خوابیدم؛ شاید پنج، شش سال این جور بود. روزها خیلی پُرکار بود و تا ساعت ده شب، یازده شب [مشغول بودیم]. بعد هم از صبح زود بیدار میشدیم مشغول میشدیم.

۱۳۸۳/۱۲/۲۶

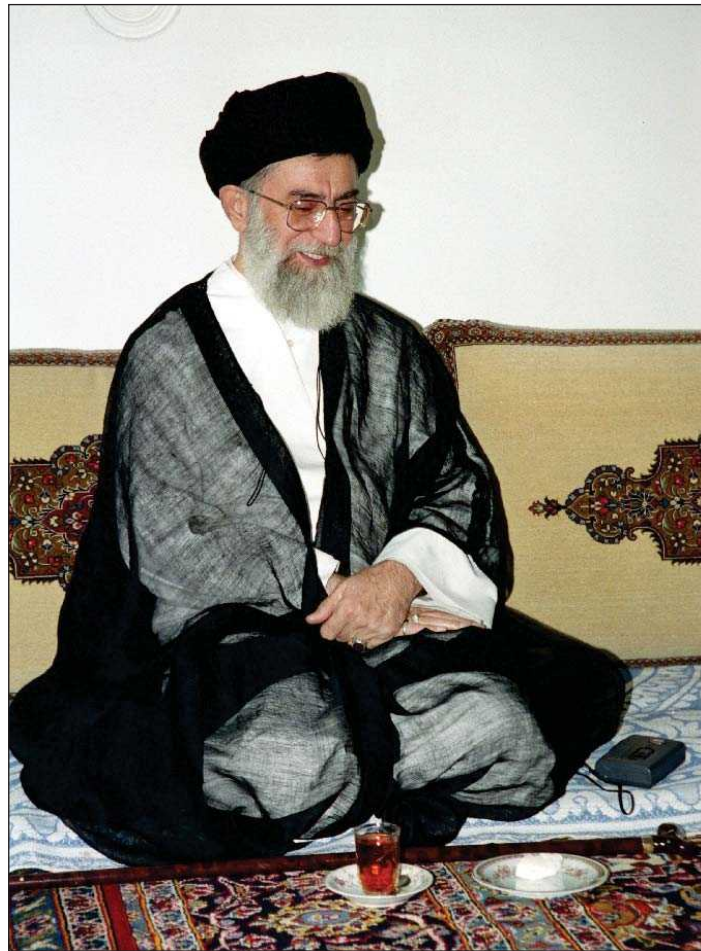
مسافرخانه

- داماد در قم هنوز خانه ندارد و عروس هم در تهران دانشگاه دارد. در نتیجه این طوری آخر هفته تهران است و اول هفته می‌رود برای درس و خانمش هم اینجا مشغول درس است.
- بالاخره همیشه که این جور نمی‌شود؛ بالاخره باید با هم زندگی کنند. همیشه که این اینجا، آن آنجا.
- بعضی وقت‌ها دوری و دوستی بهتر است.
- در این فصل نه؛ در این فصل، دوری خوب نیست.
- آقای سیدحسن خمینی: یک تعبیری حضرت‌عالی داشتید که خانه‌ای که زن در آن نباشد، مسافرخانه است.
- بله، واقعاً مثل مسافرخانه است؛ حقیقتاً این جوری است. گاهی اوقات که خانم چند باری بیمارستان بوده یا مثلاً یک مسافرت‌های کوتاهی - دو روز، سه روز - به مشهد [داشته‌اند] من که می‌روم خانه، می‌بینم همین خانه‌ی خودمان است، جاها معین است، اما مثل اینکه آدم وارد مسافرخانه شده! در مسافرخانه هم اتاق آدم معین است، جایش معین است، همه چیز [سر جایش است] اما می‌فهمد که اینجا خانه‌ی خودش نیست. بله، واقعاً من احساس مسافرخانه‌ای پیدا می‌کنم وقتی ایشان نیست.

۱۳۸۶/۱۲/۲۶



۱۳۸۸/۸/۱۰



۱۳۸۸/۸/۱۰

بیست سال جوان ترید

- خانم ماشاءالله حالشان خوب است. ما از امام رحمت‌الله‌علیه‌میرسیدیم آقا! حالتان چطور است؟ میگفتند نسبت به سنم خوب است. راست هم میگفتند؛ [وضع] ایشان نسبت به سنشان خیلی [خوب بود].

• نشاطشان هم خیلی خوب بود.

- جسمشان هم خوب بود، نشاطشان هم خوب بود. یک جریانی با امام دارم من در این زمینه. چند ماه به رحلت امام، امام، یک ناراحتی قلبی باز پیدا کرده بودند. البته سخته نکرده بودند اما یک قدری قلبشان اذیت میکرد. صحبت شد که قلب امام را عمل کنیم. جلسه تشکیل دادیم؛ من و آقای هاشمی و مرحوم حاج احمد آقا و همین چند نفر که روی این قضیه مشورت بکنیم. آمدیم همین جا در اتاق این دفتر نشستیم. یک خرده مشورت کردیم؛ ایشان گفت دکترها هم اینجا هستند. دکترها هم آمدند و گفتند که بله، قلب آقا را میشود عمل کرد؛ منتها اگر بخواهیم عمل کنیم، دکتر را صدا میزنیم بیاید - آن دکتری که امام را اوایل معاینه کرد و الان خارج است - و میگوییم امام را عمل بکند. آدم

خاطر جمعی هم هست، قبلاً هم امام را دیده. تصمیم ما این شد. حاج احمد آقا گفت مشکلیش این است که امام زیر بار نمی‌رود؛ امام اصلاً قبول نمی‌کند. گفتیم حالا برویم ببینیم. مشورت‌هایمان را کردیم و بعد آمدیم اینجا؛ منزل حاج احمد آقا. امام هم تشریف آوردند، می‌آمدند امام [در جلسات ما]. حرف شروع شد راجع به همین وضع بیماری و عمل. قبل از اینکه امام یک «نه»ی قطعی بگویند که دیگر مثل قیچی بی‌رد، من گفتم آقا! من یک مطلبی به ذهنم می‌آید، آن را به شما بگویم. حرف را این‌جوری شروع کردم، گفتم آقا! شما از ستان بیست سال جوان‌ترید. این حرف برای پیرمردها خیلی حرف خوبی است. ایشان همین‌طور متوجه شدند و کاملاً دل دادند. گفتم ریه‌ی شما سالم است، چشم‌هایتان سالم است، گوشتان سالم است، مغزتان سالم است، خونتان مشکلی ندارد، معده‌تان سالم است - آن وقت هنوز مسئله‌ی معده‌ی ایشان را ما خبر نداشتیم - چهارستون بدنتان سالم است؛ این بدن می‌تواند بیست سال دیگر به درد این مردم بخورد، به درد این کشور بخورد، مشکلی که وجود دارد، این قلب است. اگر بشود این قلب را درست کرد تا بتواند این بدن بیست سال دیگر به این مردم خدمت بکند، این چیز بدی است؟ دیدم ایشان به فکر فرو رفت. یک خرده تأمل کردند. یادم نیست چه جواب دادند، [اما] جواب نفی ندادند؛ قطعاً جواب نفی نبود. مثلاً شاید گفتند حالا ببینیم؛ که نشان میداد که ایشان حسابی تحت تأثیر این حرف قرار گرفته‌اند. بله، یک استدلال خوبی

بود. به خصوص نحوه‌ی شروع من هم خوب بود! بله، گفتم که شما از ستان بیست سال جوان‌ترید. واقعاً هم صورت امام، صورت یک مرد هشتاد و چند ساله نبود. به‌علاوه سرحال و باهوش و حواسشان بجا و نکات را کاملاً بفهمند؛ امام این جوری بود دیگر.

آقای سیدحسن خمینی: برای ورزش‌شان روزی یک ساعت و نیم راه میرفتند تا روز آخر دیگر.

- البته تا روز آخر، یک ساعت و نیم نبود.

آقای سیدحسن خمینی: تا وقتی رفتند بیمارستان.

- نه... اوایل، ایشان سه تا نیم ساعت راه میرفتند؛ بعد از مدتی - این دو سه ماه آخر - دکتر گفته بود که سه تا ده دقیقه راه بروید. سه تا ده دقیقه راه میرفتند.

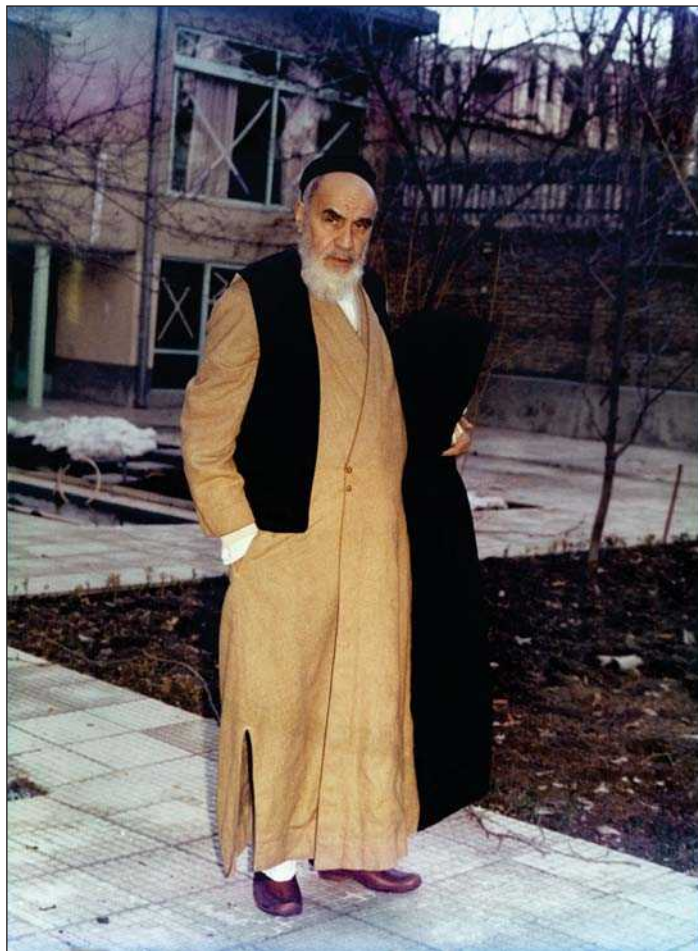
آقای محمود بروجردی: من از این سه تا نیم ساعت ایشان، یک خاطره‌ای از قول خودشان دارم. وقتی که ایشان را از قم گرفتند و آوردند، حشمتیه بودند - پادگان قصر - نوزده روز آنجا بودند. بعد میخواستند منتقل کنند به عشرت‌آباد، یک شب در سلول نگه داشته بودند، که ایشان فرمودند قطر این سلول چهار قدم و نیم بود. بعد به‌گونه‌ی عجیب و غریب به من فرمودند، من سه تا نیم ساعت را هم در همان جای کوچک قدم زدم.

- عجب!

۱۳۸۶/۱۲/۲۶



۱۳۲۹



خواجه، ۱۳۲۵

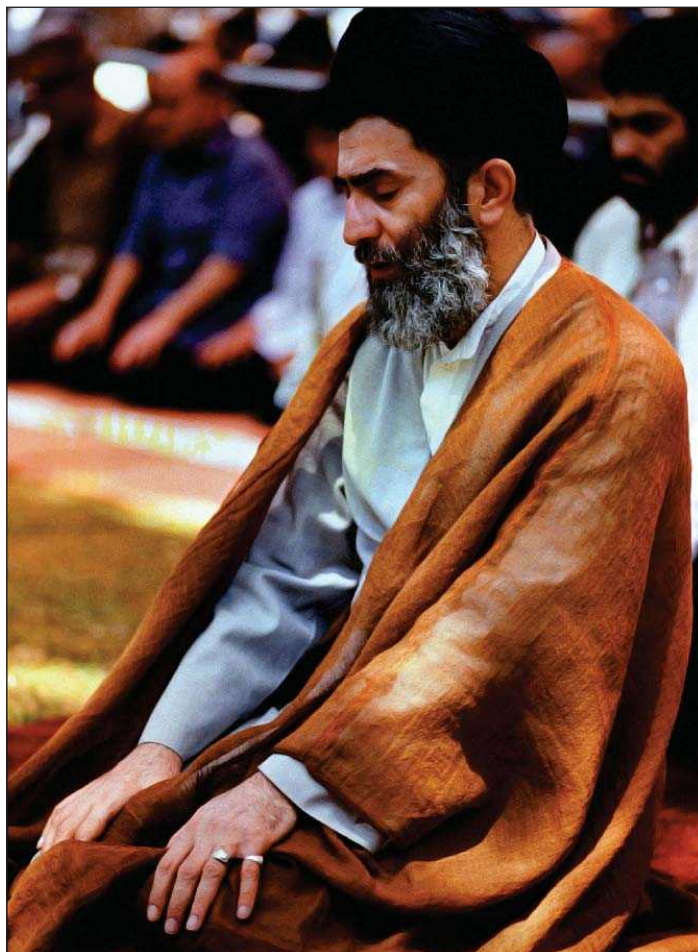
سلوک عملی

- به هیچ وجه عرفان نظری - این مطالبی که میخوانند و تحقیق میکنند - ملازمه‌ی دائمی و منطقی ندارد با سلوک عملی. ما دیدیم کسانی را که در عرفان هم خیلی وارد بودند، اصطلاحات کاملاً در ذهنشان، همه چیز بلد؛ منتها از لحاظ سلوک عملی، هیچ چیزی که نشان دهنده‌ی این باشد که اینها مشغول اصلاح نفسند، مشغول تکامل و تعالی روحی‌اند، آدم در اینها واقعاً نمی‌دید. خب این حیف است دیگر. حالا بعضی‌ها بودند که جامع هر دو جهت بودند؛ مثل مرحوم شاه‌آبادی^{۱۶} که خب امام نقل می‌کردند و تعریف می‌کردند آن حالات ایشان را. البته امام هم این اواخر من حس میکردم طریقه‌ی سلوک عملی را ترجیح می‌دادند بر همان کاری که خود ایشان یک عمر طولانی را به آن گذرانده بودند... در این نامه‌هایی هم که به مرحوم حاج احمد آقا نوشتند و یک چیزهایی به شما (خانم فاطمه طباطبایی) نوشتند و مانند اینها، آدم همین را حس می‌کند.

۱۳۸۳/۱۲/۲۶



۱۳۵۹



نهاد ریاست جمهوری خردگانه رمضان ۱۳۵۸

نوافل

- نافله خیلی چیز مهمی است. مقیدشان کنید به نوافل؛ به نماز با توجه، با حضور قلب. در نوافل هم مثلاً آن که از همه برتر است، نافله‌ی شب است. همه‌ی اینهایی که واردند، در این راهند، همه تأکید میکنند. پیداست یک چیزی است دیگر. من تصور خودم این بود که بعد از نافله‌ی شب، نافله‌ی مغرب اهمیت دارد. گاهی هم همین طور صحبت میشد به بعضی‌ها میگفتم که نافله‌ی مغرب را فراموش نکنید. چند روز پیش یک کتابی خواندم از مرحوم آقای قاضی^{۱۷} که ایشان خب دستورالعمل داشت، نامه‌های خیلی خوبی هم دارد.

...من دیدم که ایشان در نامه‌ی خیلی خوب و پرمغزی که به یکی از شاگردانش نوشته، توصیه میکند به نوافل. میگوید پنجاهویک رکعت را حتماً در شبانه روز بخوانید. اگر نشد، این قدر کم کنید. اگر نشد، این قدر کم کنید. و اگر هیچ نشد، هشت رکعت نافله‌ی ظهر را بخوانید، این را من نشنیده بودم، این خیلی چیز تازه‌ای برای من بود. ایشان میگوید



۱۳۸۱/۷/۲۸
چهارشنبه

نافله‌ی ظهر، صلاة الاوائین^{۱۸}. ...نماز با حضور قلب، نافله ...قرآن - اگر چنانچه در روز یک مقداری قرآن با تدبّر بخوانند - حتماً خود اینها جوان‌ها را می‌کشاند؛ چون دل‌هایشان آماده است، جوانند، پاکیزه‌اند، اینها را ان‌شاءالله به راه‌هایی می‌کشاند. آدم یک عده عارف زن هم داشته باشد، خیلی خوب است. اینکه مادر خانه و زن خانه عارف باشد، این واقعاً خیلی با ارزش است؛ خیلی.

۱۳۸۳/۱۲/۲۶

حفظ قرآن

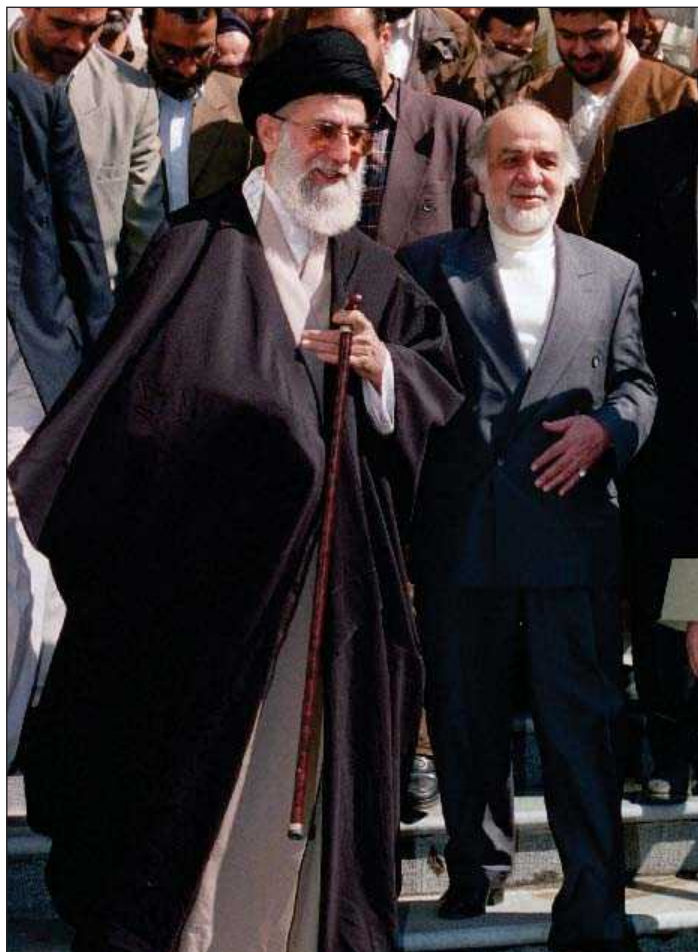
- حفظ قرآن خیلی چیز خوبی است، حفظ، مقدمه است. وقتی کسی حفظ باشد و بنا باشد که این را در حافظه‌ی خودش نگه دارد، خود تکرار آیات انسان را وادار میکند که به یک نکاتی برسد. بعضی از آیاتی که مثلاً خود ماها ممکن است حفظ باشیم، وقتی تکرار میکنیم، یک چیزی را آدم در اول وهله نمیفهمد، اما وقتی که بارها آن را میخواند فرصت تدبّر پیدا میکند. حفظ خوب است.

منتها امسال مثلاً در ماه رمضان فکر میکنم یک کاری کردند بعضی‌ها، جلسات تفسیر خیلی زیادی در سرتاسر کشور راه افتاد. خب حالا همه‌ی این جلسات تفسیر را نمیشود گفت جلسات مثلاً صد در صد خیلی مفیدی بود، لکن یک حرکتی است دیگر. الان خیلی خوب شده است از این جهت، ولی منبر نه. منبر تکان نخورده، آن کاری که باید بشود [نشده]. علتش هم این است که روشنفکرها و خوش فکرهای ما حاضر نیستند منبر بروند، میخواهند فقط یک وقتی سخنرانی بکنند.

۱۳۷۹/۱۲/۲۸



بسم الله الرحمن الرحيم



سید علی خامنه‌ای

منبر خوب

– منبر خیلی چیز مهمی است، خیلی کار مهمی است. ما این را به طور عادی داریم. در جامعه‌ی خودمان رسم شده یک نفری می‌رود مینشینند آنجا، روبرویش هم پنجاه نفر، صد نفر، هزار نفر آدم؛ چهره به چهره حرف می‌زند. این تأثیرش از تلویزیون و اینها خیلی بیشتر است. اگر آن طرف بداند که چه چیز باید بگوید، این خیلی تأثیر می‌گذارد. تأثیر این خیلی عمیق است که بنشینند حرف بزنند، صحبت کنند؛ به طور مستمر هم این هست، یک جلسه و دو جلسه هم نیست، هزاران جلسه‌ی این جوری در سطح کشور تشکیل میشود. شما ببینید، خیلی فرصت عجیبی است این فرصت، اگر از آن استفاده بشود. منتها خب از این فرصت استفاده نمیشود. آن روضه‌ی آخر منبر هم چیز خیلی خوبی است، یعنی فاصله را کم میکند بین آن گوینده و مستمع؛ چون آن جوشش عاطفی این فاصله را کم میکند، نزدیک میکند، حرف‌ها را دلنشین میکند. گاهی آدم ممکن است که نیم‌ساعت به حرف کسی گوش بدهد، اما خیلی دل نداده باشد، یعنی تسلیم نشده باشد؛ وقتی آخرش یک برخورد عاطفی پیش می‌آید؛ به‌خصوص گریه اصلاً به‌کلی آن فاصله را از بین می‌برد، کانه همه‌ی آن حرف‌ها می‌نشینند در دل این؛ خیلی چیز خوبی است.



دانشگاه تهران، ۱۳۵۱/۰۵/۳۱

...ماها آن سابق‌ها، قبل از انقلاب منبر که میرفتیم، روزه کمتر میخواندیم - البته واقعه‌اش این بود که روزه درست بلد نبودیم بخوانیم، یک ذره خجالت میکشیدیم که حالا ماها مثلاً روشنفکریم و روزه آخر یک کارهایی هم لازم دارد دیگر؛ گریز و اینها - و یواش یواش داشت در جلسات ما بر می‌افتاد. چند نفر بودند که مسئله‌ی روزه را دوباره احیاء کردند؛ یکی مرحوم مطهری بود، یکی مرحوم شریعتی پدر^{۱۹} بود؛ خودش یک روزه‌خوان قهار بود، مرحوم محمدتقی شریعتی سخنران خیلی خوبی بود، گرم و شیرین حرف میزد و مطالبش هم - البته این سال‌های آخر - کهنه شده بود، یعنی خیلی تکرار شده بود، حرف نو خیلی نداشت اما همان‌هایی که بود حرف‌های خوبی بود، حرف‌های سنجیده‌ای بود و مقید بود به روزه خواندن به‌خصوص در دهه‌ی محرم.

۱۳۲۹/۱۲/۲۸

از آمریکا می‌ترسید؟

- همان روزهایی که لانه‌ی جاسوسی را تسخیر کردند در سال پنجاه‌وهشت ما و خانم من و خانم ایشان (حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی) و چند نفر دیگر مگه بودیم، اخبار ساعت دوازده شب ایران را که باز کردیم خبر داد که لانه‌ی جاسوسی - سفارت آمریکا را - تسخیر کردند. آنجا شنفتیم. البته ما زود آمدیم دیگر، معطلی نداشتیم. خب در جریان‌ات لانه‌ی جاسوسی بودیم؛ در شورای انقلاب هم مسائلیش دائماً مطرح میشد. آقای مهندس بازرگان و جماعتش مرتب اشکال داشتند که این چه کاری است، آزاد کنید، فلان کنید؛ این طرف هم خب یک عده‌ای - امثال ماها - خوشحال بودیم. ...من و آقای هاشمی و بنی‌صدر رفتیم قم - امام هنوز قم بودند - در همان اتاقی که می‌نشستند ایشان در خانه‌ی آقای یزدی (آیت‌الله محمد یزدی)؛ نمیدانم شما (آقای محمود بروجردی) یادتان می‌آید یا نه؛ امام نشسته بودند ما هم دو، سه نفر جلوی امام نشسته بودیم و یک نفری عنوان کرد مسئله را که آقا موضوع گروگان‌ها مبهم شده، نمیدانند نگه دارند اینها را یا آزادشان کنند. ایشان یک

تأمل مختصری کردند رویشان را کردند و گفتند: از آمریکا میترسید؟ من پیش‌دستی کردم و گفتم: نه. گفتند: اگر نمیترسید، پس نگه‌شان دارید. یعنی ملاک ترس است. خوب حرفی بود، واقعاً درست بود. بحث سر اینکه حالا آن نگه داشتن چه بود، چه جوری بود، چه آثاری داشت، خوب بود، بد بود، مصلحت بود؛ آن را اصلاً کاری ندارم، وارد آن مقوله نمیخواهیم بشویم؛ خودش داستان مفصلی است. اما این منطق که اگر نمیترسید، اقدام کنید. ملاک را ترس قرار دادند.

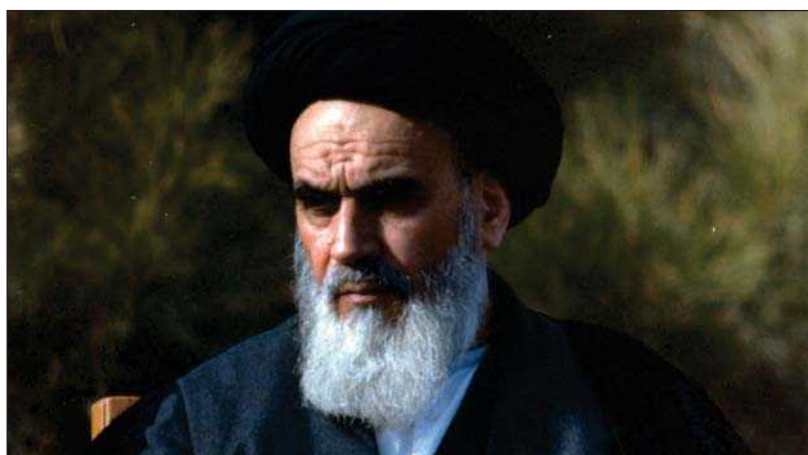
آقای محمود بروجردی: همان تعبیر معروف ایشان که غربی‌ها مثل سگ هستند، از آنها فرار کنید، دنبالتان می‌آیند؛ بنشینید زمین سنگ را بردارید به طرفشان بروید، فرار میکنند، میترسند.

- بله، این را گفتند یک وقتی، حالا در مورد غربی‌ها بود یا آمریکا یادم نیست.

آقای محمود بروجردی: ظاهراً ابتدا هم در پاریس فرموده بودند، بعد اینجا هم عنوان کردند.

- بله، این را گفته بودند ایشان. خیلی‌هایش از آن روحیات امام برمیخاست، چون امام خودش شجاع بود، مرد با شجاعتی بود. ترس خیلی از واقعیات را در نظر انسان اصلاً عوض میکند. وقتی انسان میترسد، قوه‌ی واهمه‌ی انسان به کار می‌افتد، مدام موجّه برای ترس می‌تراشد، توجیه میکند

که آره باید ترسید، خیلی بد است، خیلی خطرناک است، خیلی قوی است. من میبینم. حالا گاهی همین عناصر خودمان هم - بعضی‌شان، البته همه نه - که یک ذره دلشان هم ترسیده، اینها همین‌طور دائماً توجیه میکنند هر چه نقطه‌ی ضعف دارد آمریکا؛ که نقطه ضعف‌ها هم بعضی برمیگردد به خودش که ضعفش است، مثلاً اختلافات درونی‌ای که دارند، مشکلات اقتصادی‌ای که دارند، ضعف تحلیلی که نسبت به خیلی از مناطق دنیا دارند، یا ضعف‌های تاکتیکی که دارند، مثلاً فرض کنید بعضی از سلاح‌هایشان یا امکاناتشان آسیب‌پذیر است که اینها مشکلات و ضعف‌های خود آمریکا است؛ چه ضعف‌هایی که ضعف آمریکا است متنها از ناحیه‌ی قوت دیگران است؛ مثلاً فرض کنید حالا همین حوادثی که در عراق دارد اتفاق می‌افتد، اینها خب آمریکایی‌ها را غافلگیر کرده دیگر؛ آمریکایی‌ها این را فکر نمی‌کردند که این جور اجتماعاتی با این عظمت تشکیل بشود، بعد بگویند «نعم نعم للحوزه» مثلاً «نعم نعم للجمعه» «نعم نعم للفلان» و اسم یک افرادی را ببرند؛ اصلاً تصوّر این را نداشتند. بعد از چند روز هم نشد؛ به مجرد اینکه بغداد سقوط کرد، بلافاصله اولین شعارها در بصره داده شد، همین شعارها در ناصریه داده شد. بعد هم رسید به بغداد و نجف و امروز هم که کربلا غوغا بود از این حرف‌ها. این غافلگیر کرد آمریکایی‌ها را. خب این قوت اینها است، که این هم یک



بیت: ۸۷/۸۱/۸۵۸

نوع ضعف برای آمریکا محسوب میشود. آن وقت این فعالانی که بهشان اشاره کردم - فعال‌های سیاسی خودمان - این نقاط ضعف آمریکا را مدام کوچک میکنند در اظهارات و در تحلیل‌هایشان که نه، اینکه چیزی نیست و اینکه باقی ماندنی نیست و اینکه فایده‌ای ندارد و این [وضع] را که به هم میزنند [اما] نقاط قوتی که دارد، بزرگ میکنند؛ برای اینکه توجیهی برای ترسیدن پیدا بشود. خصوصیات انسانی که اسلام آنها را تمجید کرده در امام بود؛ یکی‌اش این شجاعت بود.

۱۳۸۲/۰۲/۰۳

منافاتی ندارد

– ایشان (اشاره به یکی از دختر خانم‌های حاضر) ازدواج نکرده‌اند؟

• نه‌خیر، هنوز زود است.

– زودشان است؟!

• هنوز دبیرستان است.

– خب منافاتی ندارد. به نظر من اگر مورد خوبی پیدا کردید، هر چه زودتر

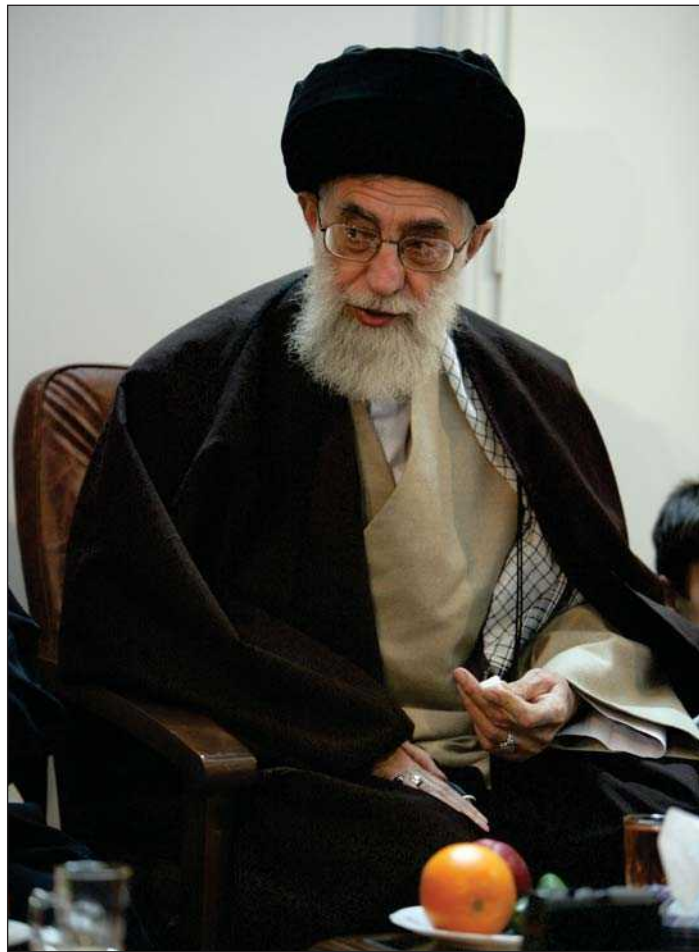
این جوان‌ها را برسانید به خانواده، بهتر است.

۱۳۸۶/۱۲/۲۶





۱۷۸۸



۱۷۸۸/۱۷۸۸
مجلس، ۱۷۸۸

دیدار آخر

خانم زهرا مصطفوی: مادر، مقام معظم رهبری، آیت الله خامنه‌ای.

- ان شاء الله بهترید خانم؟ ان شاء الله بهترید؟

همسر مکرمه‌ی امام: الحمدلله.

خانم زهرا مصطفوی: ولی امروز خیلی حالشان خوب است.

- ان شاء الله که بهتر باشید. ان شاء الله که خداوند شما را برای ما نگه دارد.

خانم زهرا مصطفوی: ماشاءالله هوششان، حواسشان خیلی [خوب است].

- الحمدلله، الحمدلله. خداوند ان شاء الله که روز به روز بر عافیت شما خانواده‌ی

مکرم بیفزاید و برکاتش را بر شما بالاتر بکند. و این خانم را هم نگه دارد.

یادگار عزیز امام هستند برای ما.

خانم زهرا مصطفوی: ان شاء الله. یقیناً دعا‌های شما بوده. به خصوص امروز اصلاً

یک چیز معجزه‌ای است واقعاً برای ایشان که هم آن دستگاہ را برداشتند برای

تنفس هم چشمشان را باز میکنند، صحبت میکنند. اصلاً یک تحوّل عجیبی برایشان

پیش آمده.

- الحمدلله. این از برکات این ایام هم هست.

آقای سید یاسر خمینی^{۲۱}: امروز اعتراض هم داشتند. گفتند اینجا حکم حبس را دارد!



۱۳۸۸/۱۱/۱۲ - خانم الامتنان المصطفوی - بیمارستان

- خیلی هم مانده‌اند اینجا. خیلی سخت است، در این حالت تحمل کردن سخت است. خب ایشان خانم خیلی پر تحملی هستند. همه‌ی گذشته‌ی ایشان هم همین را نشان می‌دهد. ان شاء الله که بهتر باشید. ان شاء الله که خداوند درجات امام را متعالی کند. ما که هرگز از یاد این بزرگوار فارغ نمی‌شویم.

...من همیشه میگفتم که واقعاً یکی از نعمت‌های خدای متعال به امام، وجود این خانم بود که این جور بااستقامت و قرص و محکم مشکلات زندگی امام را تحمل بکند؛ در همه‌ی دوران‌ها؛ دوران طلبگی یک جور، دوران مبارزه یک جور دیگر، بعد از پیروزی یک جور دیگر. ...خداوند ان شاء الله شماها را محفوظ بدارد، که ایشان را تنها نمی‌گذارید.

۱۳۸۷/۱۱/۱۲

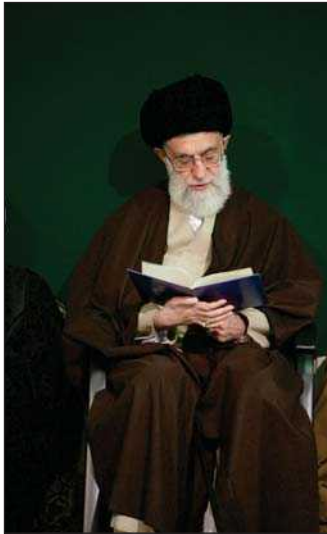


روزنامه



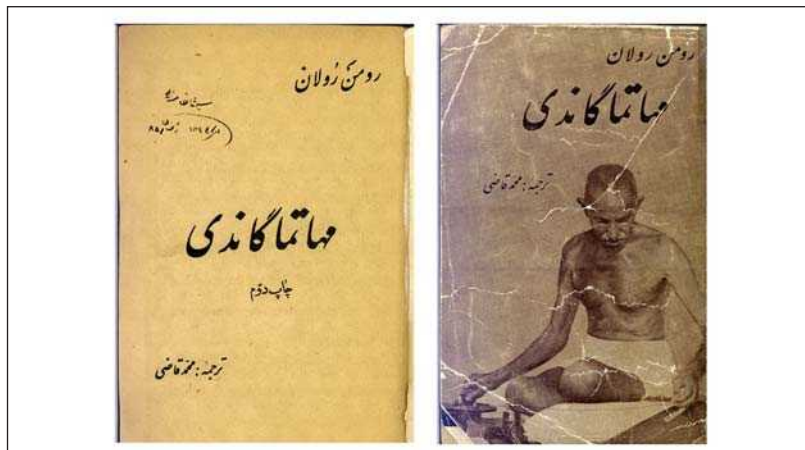


سوره



پی‌نوشت‌ها

۱. حاجیه خانم ثقفی تهرانی
۲. نوهی گرامی حضرت امام قدس سره
۳. فرزند گرامی حضرت امام قدس سره
۴. فرزند گرامی حجت‌الاسلام والمسلمین سید احمد خمینی
۵. همسر گرامی حجت‌الاسلام والمسلمین سید احمد خمینی
۶. ۱۳۶۰/۵/۱۱
۷. رهبر جنبش ضداستعماری هند
۸. کتاب مهاتما گاندی، نوشته رومن رولان، ترجمه محمد قاضی، ۱۳۴۳.
۹. آیت‌الله میرزا محمد ثقفی تهرانی پدر همسر گرامی حضرت امام قدس سره
۱۰. آیت‌الله حاج میرزا ابوالفضل تهرانی
۱۱. پدر بزرگ همسر گرامی حضرت امام قدس سره، فرزند شاگرد و مقرر مشهور شیخ اعظم انصاری قدس سره و صاحب کتاب مطارح الانظار
۱۲. حکیم و فیلسوف و شاعر قرن ۱۳ قمری، متخلص به صهبا
۱۳. حجت‌الاسلام والمسلمین سید جعفر شبیری زنجانی از قضات عالی‌رتبه‌ی دیوان عالی کشور
۱۴. داماد گرامی حضرت امام قدس سره
۱۵. فرزند گرامی حضرت امام قدس سره
۱۶. سوره مبارکه فتح، بخشی از آیه‌ی ۲۹
۱۷. آیت‌الله حاج میرزا محمدعلی شاه‌آبادی، استاد حضرت امام قدس سره در عرفان نظری و معارف الهی



کتاب «ماتما گاندی» جلد ۱

۱۷. آیت الله حاج میرزا علی قاضی طباطبائی، از بزرگان اهل معنا و سلوک
۱۸. نماز توبه کنندگان، رجوع شود به وسائل الشیعه، ج ۴، باب ۱۴ از ابواب اعداد الفرائض، ح ۶
۱۹. استاد محمد تقی شریعتی، پدر دکتر علی شریعتی
۲۰. اشغال عراق توسط دولت مهاجم آمریکا و متحدانش
۲۱. فرزند گرامی حجت الاسلام والمسلمین سید احمد خمینی